

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

**Missing Page**

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

«... از نادانی برای سه نفر متقلب سی هزار نفر بلکه بیشتر از اهل شیراز به قتل و اسیری رسیدند...» (وقایع سال ۱۱۵۶)

«... در سال ۱۱۵۷... فوراً سرکردگان نادری و پنجاه هزار نفر لشکری و لجاره وارد شیراز گشته، در مدت چهارپنج ساعت شهر را غارت و خانه‌ها را خراب و زنان و کودکان را اسیر کرده مردمان را کشته دو کله مناره بزرگ از سر مردم شیراز برپا کردند و از بقاع متبرکه و مساجد چشم نپوشیدند و اسباب و قندیل‌های طلا و نقره و ظروف و فرشها را بردند و به مثل شهور آمدند و کشتند و بردند و رفتند...» (وقایع سال ۱۱۵۷)

«نادر... فرمود بهتر آن است که به نفس نفیس خود به شیراز رفته، مردمانش را کشته، زن و بچه آنها را به ترکمان و افغان داده، شهر را خراب کرده بجای آن زراعت کنند...» (وقایع سال ۱۱۵۸)

«نادر فرمود... هفتاد و سه نفر فارس که به قلم ما درآمده برداشته به حضور ما آورد و باقی را چشم‌کنده... پس تمام کوره‌های فارسی و نه نفر مستوفی و شصت و سه نفر کلانتران و عمال بلوکات به ضمیمه یکصد و شانزده نفر از اهالی کرمان بر حسب حکم پادشاه عدالت پناه!! کشتند و جنازه آنها را در میدان انداختند و از سرهای آنها که به شمار ۱۷۹ نفر بود، دو کله منار ساختند...»

(وقایع ۱۱۶۰)  
«... چندین نفر از شصت و سه نفر کلانترهای کور فارس به بینائی کسان خود گریخته، در اردو پراکنده بودند و نسقچیان از علینقی بیک لری عرض می‌خواستند که عدد کشته فارسین از شصت و سه نفر کمتر نشود، که کله مناره ناقص شده مورد مؤاخذه شویم.»

(همانجا)  
«... نادرشاه فرمان داد اگر از نوکران دیوان و اهل فارس برخلاف حساب و بی‌رضای تو حرکتی کنند بی‌سؤال و جواب تا پنجاه نفر را مرخص هستی گردن بزنی و از گوش بریدن و کور کردن و دست‌بریدن در صورت خلاف کوتاهی مکن...» (وقایع سال ۱۱۶۰)  
«... و عمال ممالک را... بدون آنکه از جانب احدی ادعا و شکایتی واقع شود، آن جماعت را که در ولایات دستی بلکه ناخنی نداشته که سر خود را خارد از پا بر فلک کشیده و از ناخن بدر می‌کردند تا آن بیگناهان بی‌دست و پا گشته، هر کدام ده الف و بیست الف نادری که هر یک الفی پنجهزار تومان باشد از دست‌چوب با قلم‌های شکسته به پای خود می‌نوشتند، این دفعه ضرب و تعذیب را بر آنها شدیدتر می‌کردند تا دستیاران خود را به قلم دهند و آن بیچارگان آنچه از خویش و بیگانه و هم‌شهری و هم‌خانه به خیال بی‌گذرانیدند به قلم می‌دادند تا کار حواله بجائی رسید که اگر برگ درختان زر می‌شد با عشرعشیر از آنچه می‌خواستند برابر نمی‌گشت و مبلغها اسم‌نویسی می‌نمودند اگر کسی در مقام انکار درآمده از قبول آن گردن می‌پیچید، فی الفور طناب به گردنش می‌پیچیدند و اگر برای استشهاد دم می‌زد، در دم به شهادتگاه عدمش می‌فرستادند، باید از خوف جان در صدد تسلیم و رضاء معترف به گناهان ماضی شود پس از آنکه تقصیرات آنها در دارالضرب تعذیب سکه به زر می‌شد علی‌الحساب گوش و بینی پشان را بریده، چشمهایشان را کنده باز محصلان برای خلاصی خود ناچار شده بهر کسی

دچار گشته با او درآویخته، مطالبه زر می نمودند و اکثر بیگناهان تقد جان را به علاوه مال تسلیم می کردند... و پس از آنکه لاوصولی این وجوه معلوم می شد، با پایهای مجروح و چشم های نابینا به زجر و عقوبت رهسپار راه عدم می نمودند... چند نفر هندو ارمنی و مسلمان را در میدان نقش جهان اصفهان آتش افروخته بسوختند و در محرم سال ۱۱۶۰ که از اصفهان به جانب خراسان می رفت بهر مملکت که وارد می گشت کله مناری از رؤس رؤسا و ضعفای بی گناه ترتیب می داد...»

«... حاجی ابراهیم خان را در پیشگاه سلطنت بازداشتند... تا هردو چشم جهان بینش را کردند و زبانش را قطع نمودند...»

«... بعد از صدور احکام شرعیه... سلیمان خان را شمع آجین نمودند یعنی گوشت بدن او را سوراخها کرده در هر سوراخی شمعی فرو برده روشن نموده در شهر و بازار بگردانیدند تا سوزش شمعها به آخر رسید...»

علاوه بر نمونه های مذکور مواردی دیگر از قبیل کور کردن، گوشت کندن، گوشتخواری انسانها، مایع مذاب بر خمیری که بر سر انسانها نهاده می شد ریختن و دونیمه کردن، کله منار ساختن ها و قساوت های ارباب قدرت را برای چند روزی بیشتر بر مسند قدرت ماندن را در جای فارسنامه ناصری مشاهده می کنیم:

«لشکریان (کریم خان زند) در همه جا بر آنها تاخته، جماعتی از آنها را کشتند و اموالشان را بردند و بسیاری را اسیر نمودند و... و اسرای لیراوی را به حضور (کریم خان) رسانیدند، حکم قتل آنها صادر گشت و از سرهای آنها کله مناری را برپا نمودند...»

«... از اتفاقات آنکه در این روز حضرت صاحبقران (فتحعلی شاه) غذا میل نفرمود و به شربت اکتفا کرده و تمامت طعام نهار را ملازمان رکاب صرف نمودند و معادل پنجاه نفر زیاده از آن حاضر خوردند و به مرض قی گرفتار گشته، چندان قی نمودند که بیهوش شدند... میرزا محمد حسین حکیم باشی اصفهانی دریافت که سمی قاتل دردیگهای مطبخ ریخته اند... و به شهادت جمعی ثابت شد که در نزدیکی سراب بهرام چشمه ای است که هر کس آب از آن چشمه بنوشد گرفتار قی گردد و در شب گذشته شاگردان مطبخ از آب آن چشمه، طعام نهار را پخته اند، مؤلف این فارسنامه گوید بعد از تفحص معلوم این بنده گردید که در آن نواحی از چنین چشمه ای نه اسمی شنیده شده و نه رسمی دیده گشته بلکه مردمان سالخورده گویند کارگزاران شاهنشاهی غدیری کردند و چون به هدف نیامد امر را به شهادت دروغ مشتبه نمودند والعلم عندالله...»

«... چون مردمان باقرخان خود را غریق دریای گرفتاری دیدند، آنچه زن جوان بود دو نفر دونفر از خوف اسیری و ننگ بی سیرتی، گیسوها را بر یکدیگر زده از فراز کوه قلعه گل که اقلان پانصد ذرع بلندی داشت خود را به زیر انداختند...»

«... در خارج دروازه باغشاه برجی ساختند و معادل هفتاد هشتاد نفر از قبیله ولی خان و اهالی شول را زنده در تخرن آن برج گذاشته سرهای آنها را از سوراخ های برج بیرون کرده

مردمان شهری آب و نان به آنها می دادند تا چند روزی زنده بمانند...» (همانجا)

«... جماعتی را مانند احمدسلطان که رئیس اشرار محله اسحق بیگ بود و غلام او را بکشت و هریکی را دونیمه کرده بر طاقهای میدان بیاویخت» (وقایع سال ۱۲۶۰)

«... فرمان لازم الاذعان صادر شد که باید هر کس از اهل اردو، یک سر از اهل اصفهان را تحویل دهد، بعضی از اهل علم و تقوی که ملازم حضرت صاحبقران بودند، سر از اهل اردو می خریدند و تحویل تحویلداران می نمودند در اول روز، سری به پنجاه دینار می خریدند و در آخر روز به یک دینار می فروختند.

در روزگار شاه طهماسب: «در خاطر امیر معزالدین محمدصدر خطور کرد که وصلتی به سلسله علویه صفویه نماید... چون این سخن به عرض همایون رسید فرمان بر سوختن آن بیچاره صادر شد و او را سوزانیدند...» (وقایع سال ۹۴۳)

«... القاس میرزا سرخاب را واسطه نمود که خدمت حضرت شاهی عرضه دارد که اگر از کرم شاهانه عصیان القاس میرزا را عفو می فرماید و از کشتن او می گذرد، القاس میرزا را تسلیم او کنم پس بفرمان پادشاه جمعی به قلعه مریوان رفته القاس میرزا را از غصه بیرون آوردند، چون به نزدیکی اردوی اعلی رسید، بهرام میرزا بنابر مصلحت دست و پای القاس میرزا را به غل و زنجیر مقید داشت که همچنان به نظر سیاست اثر پادشاه برد و چون پادشاه خبر یافت، زنجیر و غل را از او برداشتند و او را بر الاغی نشانیده، کلاه بلندی یکذرعی که دوره او را به پر خروس و بوم و دم روباه آراسته، بر سر او گذاشتند و قبای خود رنگی از کرباس که میانه آستر و رویه آنرا از پشم و پنبه بیشتر از آنچه فقرا دوزند، پر کرده بر وی پوشانید و مسخرگان و بازاریان و اهل محلات در رکاب و پس و پیش او به زدن تنبک و دهل و سرنا و صنج مشغول شده، دستک زنان و پای کوبان او را به همان هیئت وارد مجلس همایون نمودند و بعد از دو سه ساعت لباسهای سخریه را از او درآوردند و... فرمود تا القاس میرزا را به قلعه قهقهه برده محبوس کردند و بعد از پنج شش ماه دو نفر از مستحفظین قلعه آن شاهزاده عالمیان را از قلعه به زیر انداخته، وفات یافت...» (وقایع سال ۹۵۶ - گفتار اول)

«در مدت هشت ماه که پادشاه شده‌ای، چهل هزار و دو بیست و بیست نفر بیگناه ملتی و دولتی بفرمان پادشاه عادل!! کشته شدند که از آن جمله سیصد و بیست نفر ذریه رسول خدا بودند و هیچیک به درجه بلوغ نرسیده و معصوم از گناه بودند...» (وقایع سال ۹۸۴)

«تمامت اسرا و اعیان مملکت از مهدعلیا حرم محترم پادشاه... رنجیده متفق الکلمه بر در عمارات شاهی مجتمع شده بی بحایا داخل حرم سرا رفته سیده جلیله مهدعلیا و والده او را به قتل رسانیده و این معامله زشت را در خدمت پادشاه به خیرخواهی جلوه دادند...»

(وقایع سال ۹۸۷)

«... اعتمادالدوله در مدرسه مزبوره نشسته با هر کس غدیری داشت به تهمت آنکه در روز جنگ مسامحه نموده آن بیچاره را حاضر می ساختند و به قتل او اشاره می فرمود و چنان در کشتن آن بیگناهان سعی بود که آنی مهلت نمی داد و در میان مدرسه سر و دست مقتولین به زمین افتاده و زمین را از خون آنها رنگین نمودند...» (وقایع سال ۹۹۱)

«... عثمان پاشا مکافات این عمل را بر اهل تبریز انداخت و حکم قتل عام و غارت

شهر فرمود و هر کس را دیدند کشتند و نزدیک به هفت هزار نفر از اهل شهر به درجه شهادت رسیدند و هفت هشت هزار نفر دختر و پسر و زنان ماه پیکر را اسیر نمودند و در میان خود خرید و فروخت می داشتند...»

«... از امیر جلال الدین شامشجاع روایت کرده که از جناب مبارزی پرسیدم که شما هزار نفر را به دست خود کشته اید در جواب فرمود به هشتصد نفر رسیده است...»

(وقایع سال ۷۵۹)

«... مدت ۲۰ روز لشکر قزلباش در ولایت کاخک به قتل و غارت مشغول بودند و شماره کشته ها از بیست هزار درگذشت و اسیران گرجی از ۳۰ هزار بیشتر به شماره درآمد...»

(گفتار اول-وقایع سال ۱۰۲۴)

«شاه عباس یکی از محرمان خود را به قتل صفی میرزا مأمور داشت و بهبودخان نامی به این امر شنیع مأمور گردید و صفی میرزا را بکشت. شاه عباس بعد از کشتن صفی میرزا پشیمان گشت و بهبودخان را به بدترین عقوبتی گرفتار فرمود که حکم کرد سر پسر خود را بریده به حضور رساند بعد از آن که سر پسر خود را به حضور آورد شاه عباس از او پرسید خود را چگونه می بینی گفت در بدترین حالتی، پس فرمود باید خوش باشی که با پادشاه در یک مصیبت شریک هستی...»

(همانجا وقایع سال ۱۰۳۸)

«شاه عباس بعد از قتل صفی میرزا دو نفر پسر دیگر خود نواب طهماسب میرزا و رضامیرزا را به واهمه ای که از آنها داشت از حلیه بصر عاری نمود»

(همانجا)

«... اشرف به جانب اصفهان تاخته، بعد از ورود سه هزار نفر از علما و بزرگان و رعایای شهر اصفهان را بکشت... دوسه روزی نگذشته که فتحنامه مهمان دوست و شکست اشرف به بخت برگشتگان شیرازی رسید و اهل شیراز... و مردمان یاوه باف و هرزه گوی پیش افتاده در هر کوچه افغانی را یافتند کشتند و دقیقه ای از خلف عهد فرو نگذاشتند و افغانان صبح زود... یورش به جانب شهر شیراز انداخته به سه چهار ساعت شهر را مسخر داشته قتل و غارت نموده، زنهارا به اسیری بردند و خانه ها را سوختند، بعضی دست و پائی زده عیال خود را به بقاع متبرکه و خانقاه برده، نیم جانی در انداخت... در این سال بارانش نمونه طوفان نوح و چندین مرتبه برف آمد که هر کس از چنگ افغان رست از شدت سرما رخت به آخرت بر بست، بعلاوه قحط و غلا، فوق العاده گردید، هیمه و زغال نایاب بود و بالای همه دردها، مرض وبا شایع گردید و آنچه به حساب درآمد بعد از قتل عام نزدیک به سی هزار نفر از سرما و وبا در سلک خاموشان وادی فنا منتظم شدند: ... طهماسب قلی خان بر اشرف سلطان حمله برده او را شکست داده نزدیک به چهار هزار نفر از سپاه افغان و جماعتی از لشکر رومی کشته گشت... و افغانانی که از افغانستان به ایران آمدند هیچ بازگشت نکردند یا در جنگها کشته شدند یا در بیابانها از تشنگی و گرسنگی بمردند و یا اسیر شده به غلامی به فروش رسیدند، جماعتی بر کشتی نشسته به جانب بحرین و احسا رفتند. هنوز پیاده نگشته به حکم شیخ بنی خالد کشته شدند... شیخ محمدحزین نوشته است در مسقط به خدادادخان افغان والی سابق لارستان رسیدم که به شغل سقائی معیشت می نمود و این مکافات مصائبی بود که بر مردم ایران وارد آوردند و در مدت هفت سال سلطنت نزدیک به چهار کرور خلق را کشتند و بهترین ممالک آن را خراب

داشتند و نیکوترین عمارات را ویرانه ساختند...»

(وقایع سال ۱۱۴۲)

«... نواب سپهسالار به ایلغار به آنها رسیده سه چهار هزار نفر از آنها را بکشت و دوهزار

نفر را اسیر نمود... و اسیران رومی را مأمور ارابه کشی نمود...» (وقایع سال ۱۱۴۲)

«... طهماسب قلی خان... قلعه و بلده خنج را که اهلش برای اتحاد مذهبی دم از

موالات محمدخان بلوچ می زدند، مسخر داشته، اهلش را بکشت...» (وقایع سال ۱۱۴۷)

«... یکی از بروج را به آتش باروت نقب بزیر زمین زدند، هفتصد نفر از روسیان تلف

شدند...»

«... خزانه بسیار و چندین توپ و فیل و نقایس و غنائیم به دست افتاد و ۲ هزار مستجاوز

از دشمن، به خاک هلاک افتاد و بیشتر در قید اسارت...» (وقایع سال ۱۱۵۰)

«روز دیگر آقامحمدخان قاجار نائره غضبش زیانه کشید چنانکه خرمن اهالی کرمان را

بسوخت و نزدیک به ۸ هزار نفر زن و بچه آن بلد را مانند کنیز و غلام به سپاه خود بخشید و

تمامت مردان آن را کشت یا کور نمود...» (وقایع سال ۱۲۰۹)

«... آقامحمدخان از غایت خشم و غضب، غلامان ترکمان را فرمود تا با آن نادره زمان

(؛ لطف علی خان) معامله قوم لوط نمودند پس او را از حلیه بینائی عاری ساخته به جانب

طهرانش فرستادند و بر حسب حکم او را بعد از ورود به طهران کشتند...» (وقایع سال ۱۲۰۹)

«... در همین اوقات بفرموده پادشاه قاجار قبر نادرشاه را شکافتند و استخوانهای او را

در کریاس خلوت کریم خانی طهران قرین استخوانهای کریم خان و کیل نمودند...»

(وقایع سال ۱۲۱۰)

«... آقامحمدخان... می دانست که چندین قطعه از جواهرات نادری در نزد شاه رخ

است و چون از وی مطالبه فرمود به قسمهای غلیظ انکار نمود، بفرموده حضرت شهریار او را

شکنجه کرده چندین قطعه بعد از عقوبت بروز داد و هر یکی را از بن دیواری یا از قعر چاهی

بیرون می آوردند تا آنکه حلقه ای از خمیر بر سرش گذاشتند و روغن داغ در آن حلقه ریختند

که یاقوت بزرگی را بروز داد...»

«... تماسی اهالی فارس کمر اطاعت علیمرادخان را بستند جز بیچاره مردم شیراز که

بیرون و اندرون شهر گرفتار قتل و کوری و دست و پا بریدن بودند...» (وقایع سال ۱۱۹۵)

و این حادثه که عناد و دشمنی فراشان و توپچی ها، تحریک سیاسی مردم را سبب

می شود:

«... روزی مردی توپچی در میدان ارگ شیراز با زنی مطایبه نمود و کار را از مطایبه

گذرانید که آن زن به فریاد آمد اهل بازار و کیل به حمایت آن زن درآمدند و جماعت توپچی و

فراش آذربایجانی بجانبداری مرد توپچی برخاستند و کار به جنگ رسید و از دو جانب ازدحام

نمودند و جماعتی زخم دار شدند و اهل شیراز متفق الکلمه فریاد برآوردند که اگر نواب فرمانفرما

میرزا احمد را می خواهد با را نخواهد و روز دیگر در مساجد و خانه علما رفته کلمه عزل

احمدخان را مکرر نمودند و بیشتر مردم سلاح جنگ پوشیدند و میرزا جعفر سواد کوهی وزیر

فارس سرآ و جهراً در اعلائی این حادثه می کوشید و مردم را در معاندت میرزا احمدخان متفق

می‌نمود و کار جنگ بازاریان شیراز و توپچی و فراش آذربایجانی را استوار می‌داشت چون نواب فرمانفرما از اطاعت اهالی شیراز مأیوس گردید، حکم نمود تا بر فراز بامهای عمارات دیوانی سنگر بستند و سرباز و غلام دیوانی در پشت سنگرها نشستند و دو ارابه توپ در میدان تقاره‌خانه در برابر درب مسجد و کیل گذاشتند... پس مردم بر پشت مدرسه خان سنگر بستند و مدتی میانه شیرازیان و سرباز و توپچی آذربایجانی کار بر مخاصمت می‌گذشت و توپچیان چندین گلوله توپ بر در مسجد و کیل زدند... و امتداد آن مخاصمه به درازا کشید و چون حاجی میرزا آقاسی معبئی وافر به فرمانفرما داشت، نمی‌گذاشت این وقایع به مسامح شاهنشاه برسد...»

(وقایع سال ۱۲۵۵ - گفتار اول)

بعلاوه میرزا حسن در این بخش بدون ذره‌ای اغماض از فجایع و جنایات اصحاب قدرت از ظالمترین تا عادلترین! آنها، سخن می‌گوید هر چند این اشارات گهگاه به وقایع فارس نیز ارتباطی ندارد.

«... شاه اسماعیل... برای تسخیر قلعه گلخندان فیروزکوه از ری گذشته، قلعه را مفتوح داشت اهلش را به قتل رسانید...»

(وقایع سال ۹۰۹ - گفتار اول)

«... در دویم ماه شعبان سال مذکور غازیان نصرت توأمان شهر طبرس را مسخر داشته معادل هفت هشت هزار نفر از اهل آن شهر را کشتند و بعد از این قتل عام آتش غضب حضرت خاقان: (شاه اسماعیل) فرو نشست...»

(وقایع سال ۹۱۰)

«رئیس را در قفس کرده به شیراز برده به قتل رسانیدند...»

(همانجا)

«... فرمان صادر کرد تا تمامت مردم پرناک را به قتل رسانیدند...»

(وقایع سال ۹۱۴)

«محمدخان شیبانی خود را به چهار دیوار خرابی رسانیده که راه بیرون شدن نداشت و جماعتی از سپاه قزلباش آن چهار دیواری را محاصره نمودند و تمامی همراهان او را کشتند و کشته خودش را در زیر دست و پای کشتگان یافتند سر او را قزلباشان بریده به حضور خاقان گیتی‌ستان رسانیدند و آن حضرت (شاه اسماعیل) فرمان داد تا پوست آن سر را کنده از گاه انباشته برای سلطان بایزید قیصر روم فرستاد و استخوان آن سر را در طلا گرفته، پیاله ساخته، در مجلس عشرت در گردش می‌آوردند... وقتی خاقان سکندرشان، سر شیبک‌خان را در دست گرفته خطاب به خواجه محمود فرمود که میدانی این چیست، خواجه در جواب گفت... هنوز در این سر دولتی است که در دست همچو تو پادشاهی است...»

(وقایع سال ۹۱۶)

«... نوشته‌اند که در آن روز، هفتاد هزار کس در اصفهان کشته شد.»

(وقایع سال ۷۸۹)

«... سلیمان‌خان و دوازده نفر بابی را گرفتند و باقی بایه فرار کردند و هریک بعد از دیگری گرفتار شده به سزای نیت خود رسیدند و آن جماعت بایه را بعد از صدور احکام شرعیه بر وجوب قتل آنها، اولاً سلیمان‌خان را شمع آجین نمودند یعنی گوشت بدن او را سوراخها کرده، در هر سوراخی شمعی فرو برده، روشن نموده در شهر و بازار بگردانیدند تا سوزش شمعها به آخر رسید پس هریک نفر بابی را به جماعتی از بزرگان و اصناف نوکر و کسبه بازار سپرده، به کشتن آنها اقدام نمودند مثلاً ملا شیخ علی که بزرگ دینی طایفه بایه بود به علما و طلاب

علوم دینی داده، او را بکشتند...»  
«قبیله مگری» بواسطه مخالفت مذهبی مورد غضب گشته عموم آنها را بقتل رسانیدند...»

(وقایع سال ۱۰۱۸)

۶- رجال درجه سوم و حتی اویش و اراذل نواحی نیز در فارسنامه فراموش نمی شوند:  
«... چون هر جمعی را بزرگی که در اطاعت او شوند، لازم است آقامحمدخان کدخدای محله سنگ سیاه شیراز، به ریاست اهالی پنج محله نعمتی خانه شیراز و میرزا علی تراب خان و آقامحمدحسین کمال خان و علی محمدخان فیلی سنگ سیاهی و اکبر و باقر پسران حسین پسر مؤمن خان سردزکی و باقرسلطان که هر یک در رتبه خود بزرگ جماعتی بودند در تحت امر و نهی آقامحمدحسن درآمدند و مردمان پنج محله حیدری خانه شیراز، احمدسلطان پسر حاجی عبدالحسین یاورفوج سرباز شیرازی را رئیس خود قرار دادند و حاجی اسد شمشیرگر و محمد رحیم رنگریز و اسماعیل بیگ پسر غلام حسین بالا کفتی و کریم پسر حسن خان درب شاهزاده و سرادمیدان شاهی و رضای تفتنگ ساز و کاظم بازارسرخی سر در اطاعت احمدسلطان درآمدند پس بر طاقهای بلند مسجد و کیل... سنگر بستند و چندین نفر تفتنگچی شیرازی دیگر به ریاست حاجی اسد شمشیرگر و محمد رحیم رنگریز بر پشت مسجد مدرسه خان رفته در پس سنگرها نشستند و محمد رحیم رنگریز و نه نفر شمشیرچی بر فراز دو مناره مدرسه خان قرار گرفتند... و بیشتر روزها اهالی محلات شیراز با نوکرهای دیوانی به انواع مختلف جنگ داشتند و در هر چندروزی دوسه نفر از طرفین هدف گلوله بلا می شدند...»

(وقایع سال ۱۲۵۵)

۷- زندگی علما و شاعران و اولیاء فارسی نیز در رابطه با دربارها و صاحبان قدرت و یا صرفاً بدلیل شأن علمی و ادبی و تقوایی ایشان مورد نظر میرزا حسن فسائی قرار می گیرد و خلاقیت های علمی و ادبی این گروه توأم با احترامات و مدارج اجتماعی آنها، مورد بحث قرار می گیرد و سال تولد و مرگ و زادگاه و مدفن ایشان مورد توجه واقع می شود:

«در سال ۱۹۵ سیبویه نحوی استاد نحویین در شیراز وفات یافت و نامش عمروین-

(وقایع سال ۱۹۵)

عشمان بن قنبر است و چهل سال از عمرش گذشته بود...»  
«در سال ۳۹۴ بهاءالدوله، نقیب شریف ابواحمدحسین موسوی والدشریفین مرتضی و رضی، رضی الله عنهم را نقیب سلسله علویین فرمود و قضاء قضاوت و امارت حجاج و مظالم را به او رجوع نمود و او را به الطاهر ذوالمناقب ملقب ساخت و در این باب عهدنامه نوشته از شیراز به بغداد فرستاد...»

(وقایع سال ۳۹۴)

«در سال ۳۹۶ بهاءالدوله، نقابت سلسله علمیه طالبین عراق را به شریف محمد بن ابی احمدحسین طاهر ذی المناقب تفویض داشت و او را ملقب به رضی ذی الحسینین نمود و علی برادر او را ملقب به مرتضی ذی المجدین گردانید...»

(وقایع سال ۳۹۶)

«... شریف سیدرضی... به روضه رضوان خرامید...»  
«... و این ملک شمس الدین همان است که اسلمح شعرا و ابلغ فصحا سعدی علیه الرحمه

(وقایع سال ۴۰۶)

برای رفع طرح خرما از برادر خود قطعه ای فرموده به خواجه ملک شمس الدین فرستاده است:  
ز احوال برادرم به تحقیق دامنم که ترا خبر نباشد...»

(وقایع سال ۶۷۶)



«در سال ۶۹۱... قطب فلک فضائل، محور کره محاسن و شمایل فخرالحکما و افتخار- الشعراء شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی به رحمت ایزدی پیوست و در حجره‌ای از خانقاه خود مدفون گردید و در تاریخ وفات او گفته‌اند:

شب آدینه بود و ماه شوال  
همای روح پاک شیخ سعدی  
ز تاریخ عرب خاص آمد آن سال  
سوی جنت برآوردی پر و بال

(وقایع سال ۶۹۱)

«... شاهشجاع را نسبت به خواجه عمادالدین فقیه کرمانی اعتقادی عظیم بوده و خواجه را گریه‌ای بود که در نماز با او موافقت می‌نمود و شاهشجاع این معنی را حمل بر کرامت خواجه عمادالدین می‌نمود و شمس‌الدین محمد حافظ این غزل را در آن مقام فرموده است:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد  
ای کبک خوشخرام کجا می‌روی بایست  
بنیاد مگر با فلک حقه باز کرد...  
غره مشو که گریه عابد نماز کرد

و شاهشجاع را با جناب خواجه صفائی نبود و چون بیت

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد  
وای اگر از پس امروز بود فردائی

از خواجه به عرض شاهشجاع رسید، گفت: از مضمون این بیت دانسته می‌شود که جناب خواجه را اعتقاد به قیامت نیست و پاره‌ای از فقها نوشتند که شک در وقوع قیامت کفر است و خواجه حافظ مضطرب گشته خدمت مولانا زین‌الدین ابوبکر... قصه بدانندیشان را بیان نمود و مولانا فرمود که مناسب آن است که بیت دیگری پیش از این بگوئی که فلان چنین گفت تا به مقتضای آنکه نقل کلمه کفر، کفر نیست خلاصی یابی خواجه این فرد را فرموده در پیش از آن مقطع مندرج ساخت:

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می‌گفت  
بر در میکرده‌ای با دف و نی ترسائی...»

(وقایع سال ۷۸۶)

«... شاه‌نصور رایت اقتدار در سلطنت فارس برافراشت و خواجه حافظ این غزل را انشاد فرمود:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید  
نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید»

(وقایع سال ۷۸۸)

«... جناب میرسید شریف شیرازی که از ابناء دختری استاد علما میرسید شریف جرجانی بود در رکاب آن پادشاه مسافرت نمود...»

(وقایع سال ۹۰۹)

«... در همین سال جناب اعلم علمای زمان و افضل حکمای دوران استاد بشر و عقل حادی عشر امیرغیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی بر حسب خواهش پادشاه دین پناه از شیراز تشریف‌فرمای تبریز شده منصب و لقب صدارت عظمی را زینت داده، ملقب به صدر صدور ممالک گردید و معنی صدارت در آن زمان قاضی‌القضاتی بود که ترویج او امر دینی و نهی از

مناهی شرعی و اطلاع بر تعمیر بقاع خیرات و توقیر زروع و ربوع...» (وقایع سال ۹۳۶)

«در سال ۹۸۱ مولانا مصلح‌الدین لاری که سرآمد شاگردان استاد بشر و عقل حادی عشر

جناب سیرغیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی بود، وفات یافت...» (وقایع سال ۹۸۱)

۸- زنان در فارسنامه: فارسنامه ناصری از نظر شناخت موقعیت زن ایرانی در ادوار تاریخ

شواهد بسیاری دارد، اصولاً میرزا حسن در فارسنامه به ندرت از زنان سخن می‌گوید، زیرا ذکر کار و نام و نشان زنان در رسم زمان وی پسندیده نبوده است و او طبعاً به کار زنان کاری ندارد. کتاب او کتاب رجال فارس در ایران است. و اگر به ضرورت هم ذکر از مادر یا همسر یا دختر یکی از بزرگان لازم شود اغلب نام آنها را نمی‌برد اما گهگاه و بندرت نام بعضی از شاهزادگان را که به لحاظ حوادث تاریخی اهمیت دارند و در اغلب کتب تاریخی هم از آنها سخن رفته یا زنایی که به شاعری مشهورند ذکر می‌کند و اگرچه در گفتار دوم فارسنامه در ذکر محلات شیراز تعداد زنان و دختران محل را یاد می‌آورد از کمالات و سرگرمی‌ها و اشتغالات این زنان جز در چند مورد سخن نمی‌گوید. که این موارد نیز به هر حال نمودار وضع اجتماعی و تاریخی زن ایرانی در ادوار گذشته است: فی‌المثل در گفتار اول:

**همسر جلال‌الدین:** در حوادث ۶۱۴: «... بلکه خاتون دختر نیک‌اختر خود را در عقد ازدواج سلطان جلال‌الدین مینک‌برنی... درآورد» (گفتار اول)

**ترکان خاتون:** در حوادث ۶۵۰: «... اتابک محمد طفلی چندساله بود... و مادرش ترکان خاتون خواهر علاءالدوله که زنی عاقله و رایی پسندیده داشت مدیر امور سلکی گردید و سپاه و رعیت را از توجه خاطر خود در مهد آسایش بداشت و خزائن سی‌ساله اتابک ابوبکر را بر ارباب استحقاق انفاق نمود... و ترکان خاتون به حزم و احتیاط خواجه نظام‌الدین ابوبکر وزیر را با تحف و هدایا به اردوی هلاکوخان فرستاد و هلاکوخان منشور ایالت... روانه شیراز داشت... مردمان شیراز ترکان خاتون را به سرآورده با شمس‌الدین میاق که از غلامان خاصه بود و روئی مهوش و روئی دلکش داشت بدنام داشتند...» (همانجا)

در حوادث ۶۵۰: «... ترکان خاتون... محمدشاه را که داماد [او] بود شایسته تاج و تخت دانست اما او سر از چنبر ترکان خاتون کشید...» (همانجا)

حوادث ۶۶۲: «... سلجوق‌شاه ترکان خاتون را در عقد ازدواج خود درآورد شبی در مستی به خیال بدنامی ترکان خاتون به شمس‌الدین میاق افتاده، غلام سیاهی را خواسته، سر ترکان خاتون را از او بخواست و غلام سیاه بی‌درنگ داخل حرمسرا شده ترکان خاتون را بکشت و سر او را جدا کرده در طشتی گذاشته خدمت سلجوق‌شاه آورد...» (همانجا)

**همخوابگان جاودانی:** «چون هلاکوخان بدرود زندگانی نمود... چند دختر فروزان چون اختر با حلی و حلل و اکیل و کلل همخوابه او نمودند تا از وحشت و دل‌تنگی جا، و سختی عذاب محفوظ ماند...» (وقایع سال ۶۶۳)

**آبش خاتون:** «... پس از کشتن سلجوق‌شاه وارث مردانه از دودمان سلغری باقی‌نماند کار به زنانه کشید، حکومت مملکت فارس به اتابک آبش خاتون دختر اتابک سعد که مادرش ترکان خاتون بود رسید برای آنکه در حباله نکاح منکو تیمور بود... و نام سلطنت بر اتابک آبش خاتون مسلم داشت» (وقایع سال ۶۶۲ تا ۶۷۲)

«زمانی که اتابک آبش خاتون در ازدواج منکو تیمور درسی آمد مهر و کابین و شیربهای او چهاردانگ بستان فیروزی و نوروزی و چندین بازار و هشتاد هزار دینار از سدس املاک دارالملک شیراز به حکم شاهی هر ساله معین داشتند...» (وقایع سال ۶۷۲)

«اتابک آبش خاتون... در تبریز ناخوش گردید و در سال ۶۸۵ بگذشت...»

«در سال ۷۱۹... کلیه امور فارس به خداوندزاده **گردوچین** دختر اتابک آبخ خاتون دختر گردوچین دختر شاهزاده منکوتیمور... که مادرش آبخ خاتون دختر اتابک سعدبن زنگی است و گردوچین با این علو نسب به پاکی سیرت و خوبی صورت و حسن اعتقاد و فور عدل و کثرت عبادت معروف بود عنایت گردید...» (گفتار اول)

در سال ۷۲۰: «بعد از او **سلطان خاتون** خواهرزاده گردوچین با شوهر خود قرامحمد در شیراز متصدی حکومت گردید» (همانجا)

«... امیرچوپان را دختری بود **بغداد خاتون** نام، به غایت صاحب جمال و دارای کمال و در سال ۷۲۳ او را در ازدواج امیرشیخ حسن... درآورد و سلطان ابوسعید بهادرخان... خاطرش در خیال بغداد خاتون قرار گرفت و روز بروز آتش محبتش در اشتداد بود تا صبر از دل سلطان فرار نمود و طاقش به نهایت رسید و چندین غزل در عشق بغداد خاتون اختراع نمود از جمله آنها: **بیا به مصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است**

پس سلطان ابوسعید برای امیرچوپان پیغام فرستاد که طلاق بغداد خاتون را بگیر تا در ازدواج سلطان درآید امیر از پیغام سلطان برآشفته برای تسلیت خاطر سلطان عرض نمود که زمستان نزدیک است و زمستان بغداد مانند بهار بهشت است... میان عاشق و معشوق آتش عشق زبانه کشید و حاصل شکیبائی را سوخت و ریشه دشمنی امیرچوپان در دل سلطان جای گرفت و امیرچوپان صلاح خود را در کناره کشی از سلطان دید... امیرچوپان فرار کرده به ملک غیاث الدین کرت حاکم هرات پناه برد و غیاث الدین غدر کرده، او را بکشت... پس آتش عشق سلطان ابوسعید بیشتر از بیشتر مشتعل گردید و قاضی مبارک شاه را نزد امیرشیخ حسن بزرگ شوهر بغداد خاتون فرستاد و تقاضای طلاق بغداد خاتون را نمود و شیخ حسن طوعاً و کرهاً او را طلاق داد، پس از انقضای زمان عده، بغداد خاتون با جلالت تمام وارد حرمسرای سلطانی گردید و کم کم کار چوپانیان رونق گرفت...» (وقایع سال ۷۳۶) (بغداد خاتون بعداً سلطان را مسموم کرد و خودش را نیز به قصاص کشتند. تاریخ مغول ص ۳۳۵)

«... امیرشیخ حسن کوچک اهزاده **ساتی بیگ** دختر اولجایتو را به پادشاهی برداشته نام او را در خطبه و سکه مندرج ساخت... امیرشیخ حسن ملاحظه نمود که مملکتی را نامرد زنی کردن امری ناشایست است طوعاً و کرهاً شاهزاده ساتی بیگ را در ازدواج سلیمان خان درآورد و او را به پادشاهی برگزید...» (وقایع سال ۷۳۹)

... امیرشیخ حسن کوچک شرم را از خود برداشته و آزر را کنار گذاشته مادر خود را به قراچری فرستاده همسر و هم بسترش نمود...» (وقایع سال ۷۳۸)

«... در بین خبر قتل امیرشیخ حسن کوچک... منتشر گردید و اصل آن قضیه بر آن وجه است که در ماه رجب همین سال شیخ حسن، پسر امیرچوپان را به جهتی حبس کرد و عزت **ملک خاتون** زوجه امیرشیخ حسن کوچک با امیر یعقوب شاه، تعلق خاطری داشت و با او عشق می ورزید و چون عزت ملک خاتون این خبر را شنید یقین کرد که کار او بر ملا شده و امیرشیخ حسن مطلع گشته، آن زن پیشدستی نموده و دوسه نفر زن را با خود یار فرموده، چون امیرشیخ حسن وارد خانه شد، زنها خایه او را گرفتند و چندان فشردند که بدرود زندگانی نمود:

ز هجرت نبوی رفت هفتصد و چهل و چار در آخر رجب افتاد اتفاق حسن

زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان  
گرفت محکم و می داشت تا بمرد ویرفت  
(شعر از سلمان ساوجی است)

به زور بازوی خود خصیتین شیخ حسن  
زهی خجسته زنی خایه دار و سردافکن  
(گفتار اول - وقایع سال ۷۴۴)

در تاریخ عصر حافظ آمده است که: «عزت ملک خاتون زن امیر شیخ حسن چوپانی که اصلاً رومی بود و واقعه کشته شدن امیر شیخ حسن چوپانی، دو شبانه روز پنهان ماند یعنی از ترس امیر شیخ حسن هیچ کس به اندرون رفت و آمد نداشت، روز سوم اسرا و درباریان آگاه شدند و عزت ملک خاتون را دستگیر نموده بزاری و خواری تمام کشتند و اجزای بدن او را به سر کاردسی بریدند و می خوردند...» ص ۵۸ و ۵۹.

«در تاریخ عصر حافظ آمده است که شاه شجاع با زن پدر خود روابط نامشروع داشت و سلمان ساوجی نیز به این امر اشاره دارد:

نخوانده ایم فراوان در این محقر عمر  
نخوانده و نشنیده ندیده ام ز شهان  
کتاب نظم و تواریخ نثر از استاد  
کسی که چشم پدر کور کرد و مادر گاد»

(ص ۲۱۰)

«در زمان غیبت شاه محمود در شیراز، خان سلطان زوجه او دختر ملک کیخسرو شاه پسر شاه محمود اینجو، چنان محافظت برج و باروی شیراز را نمود که برتری بر او ممکن نبود»

(وقایع سال ۷۶۵)

«... خان سلطان خاتون زوجه شاه محمود باز به انفاذ رسل و رسائل، شاه شجاع را برای تسخیر اصفهان تحریض نمود... شاه محمود دانست که بهیچ این فتنه خان سلطان خاتون منکوحه خود اوست و با آنکه جمالی مرغوب و کمالی مطلوب داشت شاه محمود او را بکشت و برای برادر پیغام فرستاد که ماده فساد دفع گردید...»

«شاه یحیی مادر و خواهر خود را که مادر و خواهر شاه منصور بود به شفاعت روانه خدمت برادر داشت و... بعد از ورود او باز مادر و خواهر شاه یحیی خدمت شاه شجاع آمده در مقام تضرع و زاری، شفاعت آنها مقبول گشت...»

«... و دختر ملک عزالدین والی آن سلکت را در عقد ازدواج خود درآورد»

(وقایع سال ۷۸۵)

«... چون حلیمه خاتون والده آنها خواهر اعیانی میرزا مقصود بیک است خلاف مروت است که بی سببی عمه بیگناه را در حبس گذارم...»

«... دختر ستوده سیر خود را در سلک ازدواج جناب سلطان حیدر درآورد، در بعضی از تواریخ نام آن مخدره را عالم شاه بیگم گفته اند و در کتاب تاریخ ملکم نوشته است نام او را پارسا نوشته است و مادرش عیسوی مذهب، دختر پادشاه طرابوزن است» (وقایع سال ۹۰۸)

«... ملارکن حکیم کازرونی به مسامع عز و جلال رسانید که در خاطر امیر معزالدین محمد صدر اصفهانی خطور کرده که وصلتی به سلسله علویه صفویه نموده شاهزاده سلطانم را می خواهد که در حباله نکاح درآورد... خاطر شهریار (شاه هماسب) تیره گشت و... فرمان بر سوختن آن بیچاره صادر شده او را سوزاندند»

«... هم در این سال خاطر همایونی از خواهر والا گهر خود تاجلوی بیگم رنجیده، آن مخدره

را از حرمسرا بیرون فرستاد و مقرر فرمود که او را روانه شیراز داشته بقیه عمر را در شیراز بسر رساند پس آن عصمت پناه را بر کجاوه نشانده بر شتری بسته به شیراز رسانیدند و بعد از ورود به اندک زمانی وفات یافت!! و او را در بقعه متبرکه بی بی دختران مدفون ساختند...»

(وقایع سال ۹۴۷)

«... دختر خجسته اختر نواب سلطان ابراهیم... در عقد ازدواج میرزا ابراهیم دشتکی

(وقایع سال ۹۷۱)

شیرازی درآوردند...»

«... شاهزاده پریخان خانم، شاهزاده سلطان حیدر میرزا را از میان زنان بیرون آورده، او را

خبه نمودند و سر آن بی گناه را برای اسرای استاجلو فرستادند و فتنه را خوابانیدند...»

(وقایع سال ۹۸۴)

«... چون حلیله جلیله شاهزاده که خواهر محترمه حضرت شاه اسماعیل بود از این حکم

مطلع گردید در حضور مقربان شاهی کتابها و قطعات را در حوض آب انداخت و جواهرات را در

هاون سنگی ریخته تماشای آنها را ریزه ریزه فرموده داغ آنها را بر دل پادشاه گذاشت...»

(همانجا)

«... زمام اختیار امورات کلیه و جزئیه دولتی در قبضه اقتدار بلیس زمان مهدعلیا

فخرالنساء بیگم حرم محترم اعلیحضرت شاه سلطان محمد والده شاهزادگان سلطان حمزه میرزا و

سلطان عباس قرار گرفت و جمیع امرا و اعیان... به زیارت آستانه آن ملکه جهان سرافراز می شدند و

میرقوام الدین به وزارت مهدعلیا سرافراز گردید... و شاهزاده پریخان خانم همشیره مکرمه چون

به شهادت تمامت اعیان و امرا باعث قتل شاهزاده سلطان حیدر میرزا شده بود فرمان قضا جریان

صادر کرده که خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه آن مهدعلیا را به قتل رساند و خلیل خان اطاعت

کرده آن مستوره را روانه سفر آخرت نمود... و تمامت امورات در قبضه اقتدار مهدعلیا فخرالنساء بیگم

قرار گرفت و بطوری شوکت آن علیا جاه ارتقاء پذیرفت که هر روزه اسرای بزرگ و خوانین سترگ

بنده وار، به درگاه او شتافته به لوازم بندگی قیام می نمودند...»

(وقایع سال ۹۸۵)

«... تمامت امرا و اعیان مملکت از مهدعلیا حرم محترم پادشاه که به اقتدار و بی شاورت و

مشارکت متصدی امور سلطنت بود رنجیده متفق الکلمه در استیصال آن مخدره گشته عوام و

خواص بر در عمارات شاهی مجتمع شده بی محابا داخل حرمسرا رفته سیده جلیله مهدعلیا

فخرالنساء بیگم و والده او را... به قتل رسانیدند و این معامله زشت را در خدمت پادشاه به خیر-

خواهی جلوه دادند و پادشاه صبور عذر آنها را پذیرفت»

(وقایع سال ۹۸۷)

«روز دیگر شش نفر از امرا را که در قتل مهدعلیا فخرالنساء بیگم متهم بودند به فرمان

نواب کامیاب عباس میرزا به قتل رسانیدند...»

(وقایع سال ۹۸۵)

«... یعقوب خان بکتاش خان را کشته سر او را روانه اصفهان داشت و اموال بکتاش خان

و زوجه او دختر میرمیران یزدی را برداشته عود به شیراز نمود...»

(وقایع سال ۹۹۸)

«چون مادر یعقوب کنیزی بود که پادشاه مغفور شاه طهماسب به ابراهیم خان ذوالقدر

بخشیده بود یعقوب خان به خیال مالی خولیائی می گفت وقتی مادرم را به پدرم بخشیدند و از حرمسرا

درآمد مرا از حضرت پادشاه در حمل داشت و مملکت فارس به ارث و استحقاق ملک موروث من

(وقایع سال ۹۹۸)

است...»

«... شاه‌صفی... عمه محترمه خود را که بانوی حرمسرای پادشاه مغفور بود از حرمسرا اخراج فرمود...» (وقایع سال ۱۰۴۱)

«گرگین‌خان دختر میرویس را بر سبیل تحکم و بهانه‌جوئی خواستگاری نموده که به حرمسرای گرگین روانه دارد پس میرویس بظاهر چنان خدمتگزار گرگین‌خان گردید که او را در خواب غفلت انداخت و دختری نیکو منظر که در خانه بخدستگزاری داشت به نام دختر خود برای گرگین‌خان روانه داشت و گرگین‌خان را از خود راضی داشت روزی میرویس داماد دروغی خود را در باغ به ضیافت خواست و اتباع او و گرگین‌خان و کسان او را به قتل رسانید» (همانجا) «... در همین روزها مادر شاه‌محمود (افغان) از قندهار وارد اصفهان شد به گمان مردم که باید مانند حرمسرایان سلطنتی و مهدعلیا او را پذیرائی نمایند که دیدند پیرزنی بر شتری نشسته از بازار اصفهان گذشت و افغانان می‌گفتند این شترسوار مهدعلیا مادر شاه‌محمود است»

(وقایع سال ۱۰۳۶)

«... اشرف‌افغان نسبت به جماعتی از افغانان که تعلق خاطر به شاه‌محمود داشتند اطمینانی نداشت همه را بکشت و جنازه آنها را در میدان نقش‌جهان اصفهان انداخت و حکم نمود مادر شاه‌محمود را در یک شب هم آغوش کشتگان نمودند...» (وقایع سال ۱۰۳۷)

«... شاه‌طهماسب... در اصفهان... داخل حرمسرا گردید، زنی که در لباس خدمتگاران بود حضرت شاه‌طهماسب را دربر کشید و مانند سرده بر زمین افتاد چون شاه‌طهماسب به دقت ملاحظه نمود، مادر او بود که در مدت غلبه افغان از حرمسرا بدر نرفته در زمره خدمتکاران افغانان برقرار مانده بود...» (وقایع سال ۱۱۴۲)

«پس از قتل عام هند بوسیله نادر...» «... مخدیره سراپرده گور کانیه را برای نواب‌شاهزاده نصرالله‌میرزا خطبه نموده، در تهیه اسباب عروسی شده هفته‌ای را به عیش و عشرت گذرانیدند...» (وقایع سال ۱۱۵۰)

«روزی از قمرالدین‌خان وزیر محمدشاه پرسید چند نفر زن در خانه داری در جواب گفت ۸۵ نفر، نادرشاه روی به اسرای ایرانی کرده فرمود ۱۵۰ نفر زن دیگر از اسرا به خانه وزیر بفرستید تا منصب سینه‌باشی داشته باشد...» (وقایع سال ۱۱۵۲)

«... شیخ عبدالنبی را دختر جمیله‌ای بود و جماعتی اوصاف حمیده او را خدمت [زکی] خان عرض کرده، خان را فریفته جمال نادیده او نمودند و زکی‌خان از سفارت دختر در سوز و گداز افتاد و آرام نداشت و ناچار گشته به توسط بعضی راز خود را به شیخ اظهار داشته خواهش موصلت کرد شیخ بظاهر قبول نمود و زکی‌خان را به هر روز دعوت نمود و عشق دختر چنان زکی‌خان را آشفته نمود که از آداب سرداری غافل گشته با چند نفر از نزدیکان به هرمز شتافته، شیخ همان روز ورود زکی‌خان را محبوس نمود...» (وقایع سال ۱۱۸۰ و اند)

«... والده ساجده او (آقامحمدخان قاجار) دختر اسکندر خان قاجار قیونلو خواهر محمدخان عمه امیر کبیر سلیمان‌خان در خانه جناب سید مفید توقف داشت و ولادت این مولود را مخفی می‌داشت...» (وقایع سال ۱۱۱۵)

«آقامحمدخان... از تماس بزرگان فارس مطالبه زن و فرزند به رسم گروگان فرمود و جناب حاجی ابراهیم‌خان فرزند خود اسدالله‌خان که طفلی نه‌ساله بود و مادر او که زنی از اعیان دشتستان



است به گروگان سپرده روانه قزوین گردید...» (وقایع سال ۱۲۰۷)

«... چون اخبار قتل و نهب و اسر اهالی گرجستان به ملکه روس خورشید کلاه مشهور به کاترین رسید...» (وقایع سال ۱۲۱۰)

«نواب مهدعلیا و ستر کبری والده ماجده شاهنشاه (فتحعلی شاه) شرف نزول ارزانی داشت و معلوم گردید که خبر مخالفت حسین قلی خان به عرض مهدعلیا رسیده، به موجبات اصلاح میانه دو فرزند زبان گشود...» (وقایع سال ۱۲۱۳)

«چون مهد علیا بدرود زندگانی نمود نواب حسین قلی خان را از هر دو دیده نایبنا نمودند و در سال دیگر رهسپر سفر آخرت گردید...»

«... زنان را از حلی و حلل عاری داشتند و ننگ ناموسی را بر احدی نگذاشتند»

(وقایع سال ۱۲۱۶)

«چون مردان خود را غریق دریای گرفتاری دیدند آنچه زن جوان بود دونفردونفر از خوف اسیری و ننگ بی سیرتی گیسوها را بر یکدیگر گره زده از فراز کوه قلعه گل که اقلاً پانصد ذرع بلندی داشت خود را بزیر انداختند...» (وقایع سال ۱۲۵۲)

در گفتار دوم فارسنامه نیز از زنانی سخن می رود اما بسیار کمتر از گفتار اول، چه در این بخش اگرچه سیرزاحسن از آمار زنان و دختران محلات شیراز یاد می کند ولی فقط از مردان آن محل سخن می راند و بندرت از زنان سخنی می گوید جز در چند مورد که نمونه هایی از آن را ذیلا می خوانید. مثلاً درباره مادر خود سیرزاحسن:

«... والده ماجده ام صفوة مسلمات زبان و زبده عابدات اوان، صبیبه مرضیه سلمان عهد و ابوذر عصر حاجی محمدتقی تاجر شیرازی مشهور به آتشی [است] و چون حاجی مشارالیه آثار فوز در این دختر بدید کتب ادعیه و رسائل شرعیه اش بیاموخت و برادر ماجد آن دختر که طلبه علوم بود آنچه را از نحو و صرف و فقه از استاد می آموخت در خانه به خواهر القا می نمود... و چون حاجی معزی الیه میل آن دختر را علاوه بر تحصیل علوم به خطنویسی دانست اسباب چیز نویسی برای او فراهم آورده تا در مدت زمانی در زمره خوش نویسان خط نسخ و ثلث محسوب آمد و چندین کلام الله و زاد المعاد بنوشت که هدیه هریکی از صد تومان می گذشت...»

(اعیان محله سردزک - گفتار دوم)

چو مادر مرا مهر بر دل نشاند  
برفت از برم مادرش بازساند  
توجه نمود او مرا موبه سو  
چو دمسال بگذشت هم رفت او

(همانجا)

«... هر روزه رساله آن جناب را برای اهل خانه خود درس می گویم و کنیزکی هوشمند دارم که تمام مسائل نماز را آموخته است، اگر اهل مجلس اذن دهید، او را حاضر کنم تا با شما جواب و سؤال علمی نماید و معلوم گردد که علم دین کنیز من از شما بیشتر است...»

(همانجا)

**عفت شیرازی:** نام او سکینه بیگم نسابه متخلص به عفت در سال ۱۱۹۰ در شیراز متولد گشته، تحصیل کمالات لایقه را نموده، عذرا آمده با کره رفته است به ذهن وقاد و طبع نقاد شعاری بلندبایه فرموده است و در سال ۱۲۵۰ واند وفات یافت...» (اعیان محله سردزک)

## تحلیلی از گفتار دوم فارسنامه

در گفتار دوم فارسنامه، میرزا حسن به تبیین و توضیح اوضاع و احوال جغرافیائی و اقلیمی فارس و شهرهای آن می‌پردازد و پس از بیان مقدمات علمیه، از شیراز و خصائص و بناها و بقاع و بساتین و علما و شعراء و وزراء آن سخن می‌راند و چون به شهرها و بلوکات فارس می‌رسد، کاری را انجام می‌دهد که هنوز پس از بیش از صدسال که از تألیف این کتاب می‌گذرد، مشابهی نیافته است.

او همانند محقق خردمند و جستجوگر به گردآوری اطلاعات در باره فارس پرداخته است و سالها رنجی توانفرسا بر خویشتن هموار کرده، ده‌های دور و نزدیک و شهرهای کوچک و بزرگ فارس را در چهارچوبه محدوده فارس شناخته شده آن روزگار، مورد توجه قرار داده است و در این کار نیز نظم و ترتیب و منطق علمی حاکم بر کل کتاب را معمول می‌دارد.

آنچه در گفتار دوم کتاب بوضوح بچشم می‌آید آن است که میرزا حسن می‌کوشد تا بلوک، شهرها و روستاها را به طوری جامع معرفی نماید و به قول خودش گفتار دوم را، «در بیان صفحه زمین فارس و آنچه را خدای تعالی بر آن آفریده یا مردمان ساخته‌اند، نمودم مانند شهر شیراز و محلات آن و اعیان هر محله و بقاع و بساتین و بلوکات فارس و قصبات و عرض و طول و سمت قبله مسلمانان آنها و دهات و جهت و نسبت قصبات به شهر شیراز و جهت و نسبت دهات به قصبات پس ایلات فارس و تیره‌های ایلات و جزائر و چشمه‌های مشهور و دریاچه و رودخانه‌ها و قلعه‌های خداآفرین که بر فراز کوهها آفریده... پس نام کوههای مشهور فارس، پس معدنهای فارس را به وصفی که در نقشه مملکت فارس به اختراع این بنده مرتسم گشته است به ترتیب حروف ایرانی با ملاحظه حرف دوم و سیم بلکه چهارم و پنجم، تا جستن نام هر بلوکی و قصبه و قریه‌ای و همچنین در سایر چیزها آسان گردد مثلاً اگر بخواهیم بدانیم که نام بلوک کازرون و قریه نودان کازرون در کجای این فارسنامه است اولاً رجوع به فهرست دهات بلوکات در آخر این کتاب نموده نودان را در ترتیب نون و واو و دال و الف و نون بخوانیم که از توابع کازرون است پس ملاحظه عنوان کاف و الف و زای و راء یعنی کازرون نموده در عنوان بلوکات جستجو کرده کازرون را بیابیم پس در ذیل کازرون در عنوان نون و واو و دال و الف و نون،



نودان را خواهیم یافت. و جهت و نسبت کازرون را نسبت به شیراز و جهت و نسبت نودان را به کازرون معلوم داریم...»

آنچه در توضیح و تکمیل مطالب بالا باید افزوده شود آن است که میرزاحسن تمام موارد فوق را به اضافه مقدمات علمیه و بجز تعیین انحراف قبله که اغلب جای آنرا خالی گذاشته است به کمال انجام داده است اما جز آنچه گفته است موارد دیگری را نیز در کتاب عظیم خود به انجام رسانیده است که نمودار دقت و همه‌جانبگی نگرش میرزاحسن در ارائه اوضاع کاسل از شهرها و روستاهاست:

۱. آب و هوا و محصولات: میرزاحسن در بیان اوضاع و احوال جغرافیائی بلوک فارس، نقش آب و هوای این نواحی را که در ایجاد انواع محصولات و یا سکونت جوامع تأثیری اساسی دارد هرگز فراموش نمی‌کند:

«... هوای چهار فصلش: (شیراز) معتدل و نسیم صبا و شمالش راحت‌دل، آب تابستانه را به برف کوه دراک سرد کنند، آب چاهش شیرین و ناگوار، درختان سردسیری و گرمسیری و شلیل و گیلاس و انار و انجیر و نخل و نارنج در خانه‌های شیراز بخوبی پرورش کند و زیانی از سرمای زمستان و گرمی تابستان نبیند و بازار شیراز در همه وقت پر از میوه‌های گوناگون است، درویش و مال‌دار در تناول میوه‌جاتش یکسانند، درخت کاج و چنار و سرو و پید و گردو و سفیدارش تنومند شوند و مانند خربوزه قصر خلیل و حومه و سهل آباد... دیده نگشته است، از روز اول برج سرطان تا نیمه جدی هرروزه انگور را از درخت چیده، بر پشت بارگیر گذاشته در کوچه و بازار به عجز و انکسار فروشند و نزدیک به پنجاه سال است در دامنه کوه‌های شمالی و مغربی از ربع فرسخ تا فرسخ و نیمی از شیراز درخت انگور دیمی به عمل آمده ثمری فراوان دهد...»

«... آبهای صحرای شیراز همه از قنات است جز آب چشمه جوشک که شرح آن در عنوان چشمه‌ها بیاید و گواراترین آنها آب قنات زنگی است و رکنی چنانکه خواجه‌حافظ فرموده است:

ز رکن آباد ما صد لوحش الله که عمر خضر می‌بخشد زلالش

و قنات زنگی... به اصطلاح رعیتی یک بیل بیشتر آب ندارد و قنات رکنی... صحرای مصلی و باغ جهان‌نما و باغ نو و تکیه هفت‌تنان و چهل‌تنان و تکیه خواجه‌حافظ را آب دهد و پرآب‌ترین قنات شیراز قنات فهندز است (که) باغ دلگشا را آب داده صحرای جبل زایجان را شرب کند... و آب این قنات در اواخر پائیز و تمام زمستان چنان گرم است که... از آن آب بخار بلند گردد و در تابستان خنک...»

بلوک اردکان: «... از سردسیرات فارس است هوای تابستانش چون ماه ثور شیراز باشد... برف کوهستانش محتاج به محافظت نباشد اهلش در تابستان از ایوان بیرون نخسبند، آبش از رودخانه شش‌پیر و رودخانه اردکان است زراعتش گندم و جو و نخود و عدس و لوبیای قرمز و ذرت مکه است...»

«... ارسنجان... هوای آن بلوک از سردی مایل به اعتدال، باغستان خوبی دارد و کوهستان و صحرائی سرغوب، جویش پر از صنوبر و کوهش پر از سمن، راغش پر از بنفشه، باغش پر از بهار، انار و انجیر را نیکو پروراند... زراعت آن گندم و جو و پنبه و شلتوک و کنجد

- و خشخاش است...»  
 (...اصطهبانات: ... آب بساتین و زراعت قصبه اصطهبانات از چشمه قهری و پازهری است در بهار نزدیک به دمسنگ آسیاگردان آب دهد و در سالهای خشک گاهی آبش چنان کم شود که به اندازه معاش اهل بلد نباشد...»  
 (همانجا)
- «بیضا: ... هوای آن از سردی مایل به اعتدال است... و عموم کشت آن گندم و جو و شلتوک و پنبه و کنجد و کرچک. در بعضی از دهات آن زراعت خشخاش دارند، آبش از چشمه و بعضی از قنات...»  
 (بلوک بیضا)
- «... تنگستان: ... چون در گودی واقع شده، هوای بسیار گرمی دارد، نخلستان بسیار دارد.»  
 (بلوکات - تاء)
- «... بلوک جره... این بلوک از گرمسیرات فارس... است هوایش نخل و نارنج و سایر مرکبات را نیکو پروراند، محصولش، گندم و جو و پنبه و کنجد و شلتوک است، آبش از رودخانه جره و چشمه است.»  
 (بلوکات - ج)
- «... جهرم: از گرمسیرات فارس است... زراعتش گندم و جو دیمی و فاریابی و خشخاش و پنبه و کنجد و تنباکو است، آب این بلوک از چشمه و قنات است هوای آن از گرمی مایل به اعتدال است انواع سیوه‌های سردسیری و گرمسیری در بساتین آن فراوان، نخل آن بلوک از عموم نخلهای گرمسیرات فارس و بصره و بغداد... تنومندتر و بارآورتر است...»  
 (بلوکات فارس - ج)
- «... در این سال بارانش نمونه‌ای از طوفان نوح و چندین مرتبه برف آمد که هر کس از چنگ افغان رست از شدت سرما رخت به آخرت بر بست بعلاوه قحط و غلا فوق العاده گردید همیشه و زغال نایاب بود و بالای همه دردها و مرض و با شایع گردید...» (وقایع سال ۱۱۴۲ - گفتار اول)
۴. داستان شهرها و بنای آنها و تعبیرات بیش و کم عامیانه در وجه تسمیه این شهرها نیز از امتیازات فارسنامه است. در این بخش میرزا حسن فسائی اولاً از بعضی کتب لغت مثل برهان قاطع ثانیاً از بعضی کتب تواریخ چون نزهة القلوب و ثالثاً از بعضی شنیده‌ها و اقوال عامیانه و رابعاً از بعضی استنباطات شخصی سود برده است:
- «... اقلید در لغت به معنی کلید است که آنرا مفتاح گویند یعنی آن بلوک، کلیدگشودن مملکت فارس است هر که آنرا فتح نمود، گویا فارس را فتح نموده است...» (بلوک اقلید)
- «... ابرج در اصل «بره» به فتح اول و ثانی بود پس الف کمالی را به قاعده زبان دری بر او افزوده، ابره، گردید پس تصرف عربی در او شده، ابرج گفتند مانند فیروزه و فیروزج و بنفشه و بنفسج و بره در لغت فارسی هر چیز خوب و نیک و آراسته را گویند و برای خوبی آب و هوا و سیوه‌های گوناگون او را به این نام گفتند...»  
 (بلوک ابرج)
- «... ابرقوه در اصل «برکوه» بود یعنی سینه کوه، الفی بر آن افزودند، «ابرکوه» گردید، پس تصرف عربی در او نمودند، «ابرقوه» گفتند...»  
 (بلوک ابرقوه)
- «بلوک افزر وجه تسمیه آن است که افزر مخفف افزار است که آلات پیشه‌وران باشد...»  
 (بلوک افزر)
- «... اردکان در لغة نوعی از جداول و اشکال نجومی باشد و چون قصبه آن در میان دو

کوه نزدیک بهم که گویا با قصبه‌ای که به درازا افتاده، سه جدول نجومی است، یا آنکه ارد به معنی قهر و غضب است و کان معدن را گویند چون اهالی آن فتنه دوست و جنگجو بودند چنانکه اکنون چنین اند...» (بلوک ارد کان)

«... ارسنجان برای خوشی آب و هوا آنرا ارسن کان گفتند یعنی شایسته و سزاوار محفل برای آنکه ارسن، محفل و مجلس است و کان یعنی سزاوار و بعد از تصرف عربی ارسنجان گفتند...» (بلوک ارسنجان)

«اصطهبانات... در اصل استهبانات است. استه انگور است و بان نگاهدارنده.»

(بلوک اصطهبانات)

«... بوانات در اصل «بونات» است یعنی بهره‌ها برای آنکه بون بهره و حصه باشد و «آت» نشانه جمع است...» (بلوک بوانات)

«... بیدشهر، «بید» در لغت موش و کرمکی که جامه پشمین را بخورد و درختی باشد معروف و بیدشهر معنی «شهر موش» یا «شهر آن کرمک» یا «شهر آن درخت»...»

(بلوک بیدشهر)

«بیضا... را برای این بیضا گویند که لشکر عرب چون سپاه عجم را شکست داد بر کوهی که مشرف به این بلوک بود برفتند و قلعه و دهات آن را سفید بدیدند برای آنکه خاک این صحرا مایل به سفیدی است آنرا بیضا گفتند...» (بلوک بیضا)

«توج به فتح تاء و تشدید واو و فتحه... و این شهر را «توز» به ضم تا و سکون واو، نیز گفته‌اند و جامه لطیف خوش رنگ ریسمانی را در این شهر می‌بافتند و آنرا «توزی» گویند...»

(بلوک توج)

«... جره در اصل گره بوده چنانکه گفته‌اند:

برو از خطه شیراز و گشایش مطلب ز آنکه از زیر «گره» داردواز بالا «بند»

مراد از «گره زیر»، جره است که در جانب شیب شیراز است و مراد از «بند بالا» بند امیر است...» (بلوک جره)

«... خشت... در لغت قسمی از حلوا باشد که آنرا در ظرفی ریخته تا یک پارچه و قرص شود و چون خرمای این بلوک را که شیرین تر از حلواست در جلد کرده یکپارچه شده حمل اطراف کنند این بلوک را خشت گفته‌اند» (حاشیه بلوک خشت)

«... خفر در اصل خبر به باء ابجد است یعنی محکم و استوار و پیچیده...» (بلوک خفر)  
«خنج... در اصل «خنک» به ضم خا و سکون نون و کاف فارسی بوده یعنی گوشه بیغوله و بعد از تصرف عربی کاف مبدل به جیم گشته آنرا «خنج» گویند...» (بلوک خنج)

«... داراب... کلمه دار در لغت عجم به معنی پرورنده است پس داراب یعنی پرورنده آب و این بلوک را به این نام گفته‌اند برای فراوانی چشمه‌های آب گوارا و رودخانه‌های بسیار و این بلوک را «داراب‌جرد» که در اصل «داراب‌گرد» است نیز گویند برای آنکه در شاهنامه فرموده است این شهر را داراب کیانی پسر بهمن... بساخت و گرد به معنی شهر باشد و «جرد» معرب آن است و چون همای دختر بهمن داراب را بزاد در صندوقش گذاشت بر روی آب فرات روانه‌اش داشت و به این جهت او را داراب گفتند...» (بلوک داراب)

«... رامجرد... در اصل رام گرد است یعنی شهر شاد و خرم یا شهر خدای بزرگ یا شهر فرشته برای آنکه «رام» به معنی شاد و خرم و خدای بزرگ و نام فرشته نیز باشد و «گرد» به معنی شهر است...»  
(بلوک رامجرد)

«... رامهرمز: معنی رام در عنوان رامجرد گفته شد و هرمز به ضم ها و سکون را و ضم میم نام روز اول از هر ماه فارسیان است و نام فرشته‌ای که مصالح آن روز در دست اوست و نام ستاره مشتری و نام پسر انوشیروان و نام رب الارباب نیز می‌باشد و معنی رامهرمز «شاد و خرم باد هرمز»  
(بلوک رامهرمز)

«... بلوک صیمکان... در اصل سی مکان بود و «سین» را بدل به صاد نموده‌اند...»  
(بلوک صیمکان)

«... موغستان... موغ در لغة آتش پرست و ستان به معنی جای بسیاری و انبوهی چیزها باشد مانند گلستان و سروستان و هندوستان و این ناحیه در قدیم جای آتش پرستان بود...»  
(ناحیه موغستان)

«... بلوک فامور... فامور به بای فارسی است برای کوچکی این بلوک آنرا فامور گفتند...»  
(بلوک فامور)

«... نام فسا در اصل بسا به باء یک نقطه بود و بعد از تصرف عربی باء را به فاء تبدیل نمودند و بسا در لغت به معنی بس است یعنی کفایت کرد یا به معنی بسیار است وجه تسمیه شاید وقتی که این ناحیه را آباد کردند بعد از ملاحظه گفتند این آبادی برای اینجا بس است و یا آنکه این آبادی بسیار شد در کتاب نزهة القلوب نوشته است بنای قصبه فسا از طهمورث کیانی است پس گشتاسب پسر لهراسب تجدید عمارتش فرمود پس بهمن پسر اسفندیار به تماشایش پرداخت...»  
(بلوک فسا)

«... گور... گور به معنی دشت باشد و اعراب گور را جور گفتند...»  
(بلوک فیروزآباد)  
«... در تواریخ نوشته‌اند که طهمورث، شهر شاپور را بساخت و... آنها را کوره یا خوره شاپور بگفت...»  
(بلوک کازرون)

«... بلوک کنگان... در قدیم این بلوک را سیراف می‌گفتند و قصبه آن را نیز سیراف و آن بلد خراب گشته و محله‌ای از آن باقی مانده است و آن را بندر طاهری گویند و سالهاست قصبه این بلوک را کنگان قرار داده‌اند...»  
(بلوک کنگان)

«... کوار، سیدی را گویند که میوه‌ها در او کرده، بار نموده، از جایی به جایی برند و برای بسیار فواکه و حمل آنها از این بلوک او را کوار گفتند...»  
(بلوک کوار)

«... بلوک کوه گیلویه این اسم را بر این بلوک برای آن گذاشته‌اند که اگر کوهستان آنرا نسبت به صحرای آن دهند از نیمه ده یک بلکه چار یک، ده یک باز کمتر باشد و «گیلو» به کسر کاف تازی و سکون یاء دو نقطه و ضم لام و سکون واو، نام میوه‌ای است در کوهستان که در فارسی آنرا کیالک و در اصفهان کویج و در طهران زال زالک گویند و درخت کیالک در کوهستان این بلوک بیشتر از همه جای مملکت فارس باشد و اگر آخر کلمه واو ساکن باشد لفظ «یه» را بر او بیفزایند مانند عسلو و مزرعه طغو و قریه دهو و فضلوشبانکاره که آنها را عسلویه و طغویه و دهویه و فضلویه گویند...»  
(بلوک کوه گیلویه)

«... بهبهان... اهل کوه گیلویه، چادر سیاه را «بهان» گویند و در زمستان از باران و تابستان از آفتاب آزار کشیدند. در این جای چند خانه از خشت و گل ساخته خود را آسوده داشتند و جمعی دیگر که هنوز در چادرها توقف داشتند از خانه های خشتی جویا شدند، در جواب گفتند: «به از بهان» است، پس به «بهبهان» شهرت یافت...» (بلوک کوه گیلویه)

«... یکی را چار بنیچه و دیگری را لیراوی گویند و بنیچه جمعی را گویند که بر املاک و مردمان پیشه کار بندند...» (بلوک کوه گیلویه)

«... در کتاب برهان قاطع نوشته است: در قدیم «لاد» نام شهر لار بود که در این زمان دال به راء تبدیل گردیده، لار گویند و این بیت را نسبت به فردوسی دهند:

صفاهان به گودرز کشواد داد      به گرگین میلادهم «لاد» داد

(بلوک لارستان)

«... جواسم... اهالی بندر لنگه در اصل اعراب جواسم اند... که از طایفه بنی جاشم است که جمع آن را جواشم گویند و عوام الناس «جواسم» گفتند...» (ناحیه لنگه از نواحی لارستان)

«... شهر استخر که آن را اصطخر نیز گویند و در نقشه های قدیم و جدید فرنگی، پرس پلیس نگارند، پایتخت پادشاهان کیان بود، در این بلوک است و استخر تالاب بزرگ و آبگیر بزرگ را گویند چون در این شهر کوهی است که آن را دز استخر و قلعه استخر گویند و بر سر آن کوه، تالاب بزرگی است این شهر را به نام آن تالاب، استخر گفتند...» (بلوک مرو دشت)

«... مروست... در اصل «مرو» بود پس برای تمیز از مرو خراسان آن را «مروشاذان» گفتند چنانچه مرو خراسان را «مروشاهیجان»...» (بلوک مروست)

«... مشهد ام النبی... مشهد محل شهادت و قبر انبیا و اولیا و بزرگان دین را گویند و چون قبر مادر جمشید در این بلوک است و به اعتقاد قدیمی عجم، جمشید پیغمبر بود بعد از استیلای عرب بر عجم این بلوک را مشهد ام النبی گفتند و چون عجم حضرت سلیمان و جمشید را یک نفر دانسته اند آن را مشهد مادر سلیمان نیز گفتند...» (بلوک مشهد ام النبی)

«... در قدیم محله بازار را محله سهادخانه می گفتند و اهل نیریز سهاد را به معنی فولاد دانند برای آنکه در کنار این محله کارخانه فولادسازی بود...» (بلوک نیریز)

۳. اگرچه میرزا حسن فسائی در گفتار دوم به بیان «اعیان هر محله» البته فقط مردان و اولاد ذکور اشاره می کند اما در واقع در این بخش صرفاً به بیان «اعیان» نمی پردازد چه در این بخش او علاوه بر اینکه به ذکر حتی مکرر علما و عرفا، حکام و سرداران، مالکان و امثال آنها می پردازد، اشاراتی به طبقات اجتماعی خاص، دارد که از آن جمله اند کدخدایان، کسبه و تاجران، خطاطان، هنرمندان، کارگزاران بیگانگان، کارمندان تلگرافخانه، یاوران و سرهنگان، اطباء و حتی کسانی که بخت یارشان نبوده است و سواد و کمالی نیافته اند، چه دوستش باشند و چه دشمن، همچنین سلسله نسب خانواده ها را با همه پیچیدگیهای گیج کننده آنها و حتی بچه ها و فرزندان خردسال آنها بازمی گوید. به این مثالها توجه فرمائید:

کدخدایان: «... کدخدای این محله آقا... است و چون به درجه رشد نرسیده است شهدی حسین را نایب او قرار داده اند...» (اعیان محله اسحق بیگ شیراز)

«... کدخدای این محله، هالی جاه آقا عبدالحسین است که به سبب حوادث سن او،

آقامحمدحسن را که مردی کامل است نایب از کدخدا قرار داده اند...» (اعیان محله بازار مرغ)  
«... کدخدای آن، عالیجاه آقامحمد است...» (اعیان محله بالا گفت).

**خطاطان:** «... ملاعلی عسکر ارسنجانی از این قصبه برخاسته است و... کتابت کلام الله مجید و هدایت عباد الله را شعار خود فرمود و خط نسخش خط نسخی بر خطوط استادان نسخ نویسن برکشید...» (بلوک ارسنجان)

«... ملاشفیع صدر سروستانی، خط شکسته را از شکسته نویسان درست تر نویسد و در این فن شهرت یافته است...» (بلوک سروستان)...

«... حاجی میرزا سید حسین خان... پایه خط شکسته را بالا برده و در زمره خوش نویسان محسوب گردید و در فنون سواری و شکار اندازی گوی سبقت را از بزرگان این شغل ربود...» (بلوک فسا)

**تجار و کسبه:** «... حاجی میرزا بابا... عمل تجارت و معامله را به نهایت آورد» (اصطهبانات)

«... حاجی میرزا صادق حسینی، صاحب ضیاع و عقار و مال التجاره گشت» (همانجا)  
«... حاجی محمدعلی بیک جهرسی، جامع ریاست و تجارت و زراعت نواحی جهرم بود» (جهرم)

«... حاجی میرزا ابراهیم تاجر و کیل رعایای جهرم است» (همانجا)  
«... حاجی محمدعلی از درستکاری و راستگویی و امانتداری در تجارت عربستان و ایران و هندوستان مشهور آفاق گشته سالها در بندر معنا و حدیده و جدّه و بمبای رایت تجارت افراشته تا اقصی بلاد چین و فرنگستان معاملات کلی می نمود...» (بلوک دشتستان)

«حاجی عبدالمحمد ملک التجار است... و سرمایه تجارت را افزوده مال التجارتش به اقصی بلاد رسیده...» (همانجا)

**زارعان:** «... مادام عمر مشغول زراعت املاک خود بود...» (بلوک اصطهبانات)  
«... معیشتی از چند درخت لیمو و انار و گندم و جو دیمی که به دست خود کشتی... [داشت]...» (بلوک داراب)

«... و از مآثر او مزرعه فرد بالا شهر شده است که اکنون به کبرآباد شهرت یافته است... و چهل جفت گاو از این آب و زمین زراعت نمود...» (بلوک فسا)

«... در ناحیه شیب کوه فسا چندین قنات و مزرعه احداث نمود» (همانجا)  
**واعظان و مذکران و تقیبان:** «حاجی ملاسین واعظ آوازه آوازش بر منابر گوشزد خاص و عام گردیده هزاران مستمع در گرد منبر و عطفش مجتمع می شدند چند سال است به مرض بیحه الصوت مبتلا گشته...» (بلوک اصطهبانات)

حاجی سید فضل الله سالهاست در شیراز به نشر احادیث و ذکر مصیبت اهل بیت رسالت (مشغول است). (بلوک سروستان)

«... حاجی میرزا احمد تقیب حکم و مواعظ را در لباس افسانه و نصایح را در سخنان پراکنده (گفته است).» (اعیان محله بازار مرغ)

«منزل خود را تعزیه خانه جناب سیدالشهدا کرده شبهای جمعه مشغول تعزیه داری بود...» (اعیان محله سر باغ)

**طیبیان:** «حاجی میرزا باقر طیب حسینی در فنون علمیه و عملیه مقاصد علم طب سرآمد اهل زمان خود بود و معالجات غریبه از او بروز نمود...» (اعیان محله سر باغ شیراز)

«... حاجی میرزا ابوالقاسم طیب: سالها در شیراز مشغول معالجه مرضی بود...» (همانجا)

«... میرزا غیاث طیب: مشغول به عمل طبابت است...» (همانجا)

«... حاجی میرزا سید علی طیب قدوه اطبا و اسوه حکما، جالینوس ثانی...» (همانجا)...

### قضاوت:

«... قاضی حسین بعد از پدر خود به قضاوت و حکم شرعی در میانه مردم برقرار بود...»

(بلوک اصطهبانات)

«... مولانا مجدالدین اسماعیل فالی نزدیک به چهل سال در مملکت فارس قاضی القضاة و

نافذ الاحکام بود...» (بلوک گله دار)

«... امام عمر بن علی بیضانی، سالها قاضی قضات مملکت فارس بود و خلف الصدقش... مشهور

به قاضی بیضاوی است... و برای تحصیل منصب قاضی قضاتی از شیراز به شهر تبریز رفت...»

(بلوک بیضا)

«شیخ محمد امین شیخ الاسلام به جای برادر خود بر مسند قضاوت و احکام نشست»

(اعیان بازار مرغ شیراز)

### کارگزاران دیوانی:

**کارمندان دیوانی:** «... شیخ عبدالرسول خان، راتق و فاتق امور دیوانی شهر بود...»

(بلوک دشتستان)

«... چندی در پی کارهای دیوانی دوید...»

(بلوک سروستان)

**مستوفیان:** «... سالها به ریاست دفترخانه مملکت فارس برقرار بود...»

(بلوک فامور)

«... مدتی در دفترخانه دیوانی در زمره مستوفیان فارس برقرار بود...»

(بلوک فامور)

«... سالهاست به منصب استیفای دیوانی برقرار است...»

(محله بالا کفت شیراز)

«... آقا هادی دفترداری و مباشری را ضمیمه منصب میرابی نمود»

(محله سر باغ شیراز)

«... در سال ۳۰۱ به کارگزاری مملکت فارس و وزارت وظائف و مستمریات برقرار

(اعیان بازار مرغ)

گردید...»

«... بعد از تحصیل کمالات لایقه به هندوستان رفته، سالها به عاملی و حکومت بعضی از

بلاد هندوستان اشتغال داشته، اموال لایقی جمع نموده، قدری را به عنوان قرض به دولت بهیه

انگلیس سپرد...»

(اعیان محله سر باغ)

### کارپردازان و کارگزاران داخلی و خارجی:

«... بعد از وفات پدر به وکالت دولت بهیه انگلیس در شیراز برقرار شد»

(همانجا)

«... حاجی میرزا عبدالله کارگزار سواحل دریای فارس... مدتی در بندر بمبای توقف کرد و

به شیراز آمد و اسنای دولت علیه او را کارگزار مسقط و برعمان فرمودند... و کارگزاری عموم بنادر

(اعیان محله بازار مرغ)

«... محمد نبی خان... سفیر هندوستان گشته به مصاحبت بالیوز بصره و صاحب منصبان

انگلیس... روانه بمبای گردید و حکمران بمبای هرروزه بطرزی تازه عیشی مهنا برای او آماده

می داشت و مدت پنج ماه در بمبای به عشرت گذرانید پس به ولایت بنگاله و شهر کلکته برفت و

نزدیک سالی به عزت، عشرت و کام دل را حاصل نموده عود به بندر بمبای و از هندوستان عود



- به شیراز کرده روانه دارالخلافه طهران گردید و جناب محمدنبی خان سفیر کبیر را وزیر نمودند»  
(اعیان درب مسجد نوشیراز)
- «در سفارتخانه دولت بهیه انگلیس منشی رسائل و دفتردار گشته است» (محلّه سرباغ)  
«... به منصب کارپردازی امور خارجه مملکت فارس برقرار گردید...» (محلّه سنگسپاه)  
«... پس به منصب کارگزاری امور خارجه گیلان مأمور و برقرار آمد...» (همانجا)  
«... اولاد او به ایالت صوبه هند سرافراز شدند و چون صوبه در تصرف دولت بهیه انگلیس درآمد، نام ایالت و حکومت را در اولاد نواب محمد رضاخان باقی گذاشتند و مبلغی وجه نقد هر ماهی برای حاکم و بنی اعماش برقرار بداشتند...»  
(اعیان میدان شاه)
- «... و همراهه سیصد و شصت تومان به وجه مشاخره از دولت بهیه انگلیس دریافت می نمود.» (همانجا)
- «میرزا محمدعلی خان نواب هندی... از پانصد تومان مواجب ایرانی و ماهانه انگلیس معیشت نمود» (همانجا)
- «حسن خان مدتی در شیراز به وکالت دولت بهیه انگلیس برقرار بود... و در دستگاه مختار دولت بهیه انگلیس، منشی اول سفارتخانه گردید.» (همانجا)
- «... جعفرقلی خان نواب هندی چندسال به وکالت دولت علیه انگلیس در شیراز سرافراز بود...» (همانجا)
- «... میرزا علی اکبر بعد از وفات پدر به وکالت دولت بهیه انگلیس در شیراز برقرار شد...»  
(محلّه سرباغ شیراز)
- «مادام زندگانی به لوازم شغل استیفا کوشیده سرآمد اقران گشت» (محلّه سردزکشیراز)  
«به منصب جلیل استیفای دیوانی سرافراز گردید...» (محلّه سرباغ شیراز)
- سرهنگان:** «میرزا عبدالله خان، سرهنگ فوج سربازی شیرازی [بود...].» (بلوک فسا)  
«میرزا عبدالله خان سرهنگ چند سال به سرهنگی فوج سرباز شیراز برقرار بود»  
(اعیان بازار مرغ)
- «... از شیراز به آذربایجان رفته به منصب لشکر نویس باشی آن مملکت سرافراز آمد...»  
(اعیان محلّه بالا کفت)
- «... در فوج تفنگچیان شیرازی به منصب یآوری برقرار بود...» (سردزک شیراز)  
«به منصب سرکردگی تفنگچیان شیرازی، سرافراز گردید...» (محلّه بالا کفت)
- «فتح الله خان، مباشر عمل سرهنگی بود...» (اعیان محلّه سرباغ)  
«به منصب سرتیپی فوج سرباز قشقائی برقرار گردید...» (اعیان میدان شاه)
- کودکان و نوجوانان:** «خلفان صدقش عالی جنابان فضائل اکتسابان... میرزا فضل الله و میرزا حبیب به احترام تمام در زمره اهل علم مشغول تحصیل کمالات علمیه می باشند...»  
(اعیان محلّه سرباغ)
- «میرزا آقامیر و حاجی میرزا علی اکبر هر دو در عنفوان جوانی به فراغت بال زندگانی نمایند»  
(همانجا).
- «... میرزا مصطفی در عنفوان جوانی است...» (همانجا)



- «... در اول سن رشد و تمیز است...» (همانجا)
- «میرزا آقا در اول سن تمیز و رشد است...» (همانجا)
- «میرزا حیدرخان در اول سن شباب است...» (سردزک شیراز)
- «در سن طفولیت به آموختن هنرهای کودکان پرداخته اند...» (اعیان محله بازار مرغ)
- میرابها: «... حاجی محمدتقی میراب منصب میرابی را تصاحب نمود...»
- (محلّه سر باغ شیراز)
- «... حاجی میرزا محمد میراب جز منصب میرابی تقاضای شغلی دیگر نمود» (همانجا)
- «...» «میرزا فضل الله میراب به منصب میرابی برقرار است...» (همانجا)
- «... در اوائل حال صاحب منصب میرابی که موروثی پدر و اجدادش بود گردید پس ترقی نموده به منصب استیفای دیوانی رسید» (اعیان سر باغ شیراز)
- وکالت: «بعد از وفات پدر به شغل وکالت برقرار شد و در لوازم آن شغل مسامحه و مساهله نموده از شغل وکالت منعزل گردید...» (اعیان محله سر باغ شیراز)
- میرآخور: «حاجی نصرالله خان... چون به شیراز آمد به منصب میرآخوری حضرت فرمانفرما مفتخر گردید...» (محلّه بالا گفت)
- خوانسالار: «محمد اسماعیل خان... سالها در خدمت نواب محمدتقی میرزا به منصب خوانسالاری برقرار بود...» (محلّه بالا گفت)
- ضابطی: «اباعن جد به ضابطی بلکه مالکی آن بلوک سرافراز بود...» (همانجا)
- «... سالها به ضابطی بلوک صیمکان می پرداخت» (سردزک شیراز)
- «... در عنقوان جوانی به ضابطی بلوک صیمکان برقرار است» (همانجا)
- پهلوانان: «... در سواری و تیراندازی و دلاوری و هیئت بشره و تنومندی و خوبی اندام یگانه اهل زمان خود بود...» (محلّه میدان شاه)
- «... چون دلاوری و زور آزمائی از او بروز نمود او را تهمتن گفتند...»
- (محلّه میدان شاه شیراز)
- پهلوانان: «... آقانصیر سردزکی در بزرگی جثه و تناسب اعضا و جمال صورت و قوت بازو و زور سرپنجه و دلاوری و زور آزمائی عدیل نداشته و در هنگام جنگ حیدری و نعمتی شیراز یک نفر او را برابر صد نفر شمرده اند. شتیده ام اندام او با خوبی چهره و تناسب اعضا به اندازه یک نفر و نیم مرد میانه اندام بود و با این بنیه و زور خوئی خوش و طبعی شکسته داشت» (سردزک شیراز)
- سند نویسان: «... در تحریر قباله جات شرعیه عدیل و نظیر ندارد...»
- (اعیان محلّه سر باغ شیراز)
- «مرحوم کریم خان... مهر سلطنتی را به او سپرده، ثبت فرامین و احکام را به او وا گذاشته بود...» (سنگ سیاه شیراز)
- معلمان: «محمد صادق زندگانی خود را در تعلم و تعلیم علوم دینیّه (مشغول بود)» (اعیان محلّه سر باغ)
- آبله کوب: «میرزا علی نقی، در عمل آبله کوبی اطفال مهارتی تمام دارد و در هر سالی

چندصد نفر اطفال شهری را از سرض کوری و آبله روئی برهاند» (بازار مرغ شیراز)

منشی باشی: «به جوهر ذاتی لوازم علم انشاء را آموخته به منصب منشی باشی رسیده...»

(درب مسجد نو)

عده‌ای از رجال در گفتار دوم فارسی‌نامه ناصری، صرفاً به دلیل وضع آسوده و مرفه زندگیشان

توصیف می‌شوند اما برعکس فقر فقیران را به صورتی مطرح می‌کند که ناکاروائی آنان را با احترام باز می‌گوید:

کامروایان: «... میرزا ابوتراب خان بیضائی، بیشتر اوقات زندگانی خود را به آسایش

گذرانیده از املاک سوره خود معیشتی می‌نمود...» (اعیان محله سر باغ)

«در عنفوان جوانی معیشتی به وسعت دارد...» (سر باغ شیراز)

«... شیخ محمد علی مادام حیات با عزتی تمام معیشت نمود...» (سر باغ شیراز)

«... میرزا نصرالله در طلب شایسته دیوانی نبود به منفعت املاک موروثی قناعت کرده

گذرانی داشت...» (سر باغ شیراز)

نامرادان: «... در اوان جوانی منتظر فرج آسمانی است...» (اعیان محله سردزک)

«... مادام حیات در ظل حمایت برادران معیشتی نمود...» (اعیان محله لب آب)

«... در عنفوان جوانی به قلیل سواجب دیوانی معیشتی دارد ولی هنوز مساعدت بخت را

نیافته...» (سیدان شاه شیراز)

«... طبعش از تحصیل علم رسید، از کسب علم بازماند و اکنون در تعجیر شیئی را بروز

می‌رساند...» (سروستان)

«... طبعش از امامت و نماز رسیده، در پی امور دیوانی افتاده، هرگز سودی نبرده است

بلکه گاهی مردم را گرفتار کند و گاهی گرفتار مردم شود...» (اعیان اصطهبانات)

«... عمر خود را در بیهوده کاری می‌گذرانند...» (بازار مرغ شیراز)

«... میرزا محمد علی همه چیز را دانسته است و اقبال را نشناخته است»

(محله لب آب شیراز)

«... تحصیل کمالات لایقه شاهزادگان را نموده، تاکنون بختش مساعدت نکرده

است...» (همانجا)

دیوانگان: «میرزا اسمعیل از اوایل عمر به سرض مالیخولیا مبتلا شده سالها بماند و از

غرایب اعمال او اینکه پیرزنی که در طفولیت او را پرستاری نمود، شاید برای تربیت، او را آزاری

کرده بود، دشمنی این زن را در دل داشت و بعد از چهار سال از دیوانگی که او را در حبس و

قید داشتند، صبح زودی برخاسته به پرستاران خود بگفت در شب گذشته جماعتی از اولیای حق

در این منزل فرود آمده دست رحمتی بر سر و تن من کشیده همه دیوانگی را از من بیرون نمودند

و لله الحمد دیگر با کسی ندارم پس رخت حمام خود را خواسته به حمام برفت، پس خدمت اقوام

و عشایر خود رسید و مطلب را به همان منوال بگفت و جز کلمات عاقلانه نگفت و تفتیش از

مال و ملک خود نموده در مقام محاسبه آنها برآمد و در چند روز به سهمانی برفت و هم سهمانی

نمود پس خواهش کرد که مادر سید محمد را یعنی همان پیره زنی که در اوایل حال سربیی او

بود بیاورید تا از آن آب گوشت‌هایی که در زمان طفولیت من، می‌ساخت بسازد و چون این خبر

بمادر سیدمحمد رسید در کمال اضطراب گفت من از چشمهای سیرزا اسماعیل می ترسم که مرا بکشد و چند روز دیگر بگذشت تا آنکه عاقلی میرزا اسماعیل به درجه شهرت رسید، سادر سیدمحمد به منزل میرزا اسماعیل آمده، آب گوشت را آماده کرده بزودی عود به منزل خود نمود و چون چندبار آمد و شد کرد و نشان دیوانگی از او ندید شبی توقف نمود صبح آن روزهر کس آمد درب خانه میرزا اسماعیل را بسته دید پس همسایگان از بام به زیر آمده مادر سیدمحمد را کشته، به چوبی آویخته دیدند و میرزا اسماعیل کف زنان و رقص کنان مکشوف العوره می گوید چند روز زحمت کشیدم و خود را به دیوانگی زدم تا آنکه قصاص زمان طفولیت خود را از این پیره زن بدبخت گرفتم...»

**دعانویسان:** «جماعتی از بزرگان دست ارادت به دامنش زدند و در استشفای مرضی ادعیه ماثوره را می نوشت و خلقی را به شفا می رساند...»  
(اعیان محله بازار مرغ)

«... حاجی مهدی مدرس... استشفای مرضی را به ادعیه ماثوره می نمود...» (همانجا)

**۴- میرزا حسن در معرفی رجال، اوصاف و تخصص ها و مهارتهائی را برای آنها ذکر می کند که می تواند اعتقادات رائج به کمالات و ارزشهای معتبر را در دوران او، بازگو نماید و ماذیلا نمونه هائی را از این کمالات رائج و مورد توجه، ذکر می کنیم. که این موارد غیر از بحثهای کلی درباره اسراء، علماء، شعراء، سرداران و سلاطین و وزراء و دیگر مراتب حکومتی است.**

**زبان آموزی:** «به شهر لندن رفت و خط و زبان انگلیسی را آموخت»

(اعیان محله میدان شاه)

**نوآموزی:** «هرسه نفر در دبستان آموزگاری برقرارند...»  
(بالا کفت شیراز)

**انگلیسی دانی:** «کمالات ایرانی و زبان انگلیسی را آموخته، محسود امائل گشته است...»  
(سر باغ شیراز)

«برای تحصیل زباندانی و خط انگلیسی از شیراز به بمبئی رفت» (اعیان محله میدان شاه)

**فرانسه دانی:** «در تحصیل کمالات و زبان فرانسه کمال کوشش را بجا می آورد»

(بالا کفت شیراز)

**عربی دانی:** «... علوم عربیه و ادبیه را به وجهی نیکو آموخته در تکمیل فقه و اصول کوشیده»  
(اعیان محله سر باغ شیراز)

«... به میراث از علوم عربیه بهره برده و از لغت فرانسه اندکی آموخته»

(اعیان محله بالا کفت)

**حسابدانی و تحریر و سیاق:** «در مبادی عمر کمالات لایقه و محاسبات دفتری و خط تحریر و سیاق را بیاموخت»  
(بالا کفت شیراز)

**خط نویسی:** «... تحصیل کمالات را نموده، خط شکسته را خوب نوشت...»

(اعیان محله بالا کفت)

**رسوم رسمیه:** «در مکتب خانه ادبیه نشسته، آداب و رسوم رسمیه را بیاموخت پس مشغول تحصیل مقدمات علمیه گشته...»  
(همانجا)

**فقه و تفسیر:** «کسب کمالات لایقه نموده از علوم عربیه و فقه و تفسیر بهره یافت»

(اعیان سر باغ شیراز)

- خط و ربط:** «... در تحصیل سراتب خط و ربط چندسالی سر کرده...»  
(اعیان بالا گفت شیراز)
- خط‌نسخ نویسی:** «... انواع کمالات را آموخته خط نسخ تعلیق را به‌اعلی درجه خوش نوشت...»  
(همانجا)
- امور محاسبات و دفترداری:** «کمالات لایقه را نموده محاسبات دفتری را به‌وجه احسن بیاموخت...»  
(همانجا)
- «... در زمره خوشنویسان محسوب است... و ضبط قبوضات و توجیه بروات و محاسبات دیوانی فارسی با اوست»  
(اعیان محله سنگ سیاه)
- منشی‌گری:** «کسب کمالات خط و ربط نموده به‌جوهر ذاتی لوازم علم انشاء را آموخته به‌منصب منشی‌باشی رسیده.»  
(درب مسجد نو)
- «... در فنون انشاء و تحریر رسائل، فرید دهر و وحید عصر بود...»  
(سردزک شیراز)
- طب و نجوم:** «مقدمات علمیه و ادبیه و علم هیئت و نجوم و کلیات و جزئیات علمیه و عملیه و فنون طب و تشریح را از نگارنده بیاموخت...»  
(درب مسجد نوشیراز)
- ریاضی و فقه:** «... در اوائل حال تحصیل مقدمات علمیه را نموده. در فنون ریاضی و علم فقه گوی سبقت را از همگنان خود ربودند...»  
(سر باغ شیراز)
- «... کسب کمالات علمیه نمود از علوم ریاضی بهره‌وافر یافت و در اشعار فارسی و عربی و تواریخ تسلطی تمام داشت»  
(فسا)
- علوم دینیه:** «... زندگانی خود را در تعلم و تعلیم علوم دینیه و اسامت جماعت مسلمانان بسر برد...»  
(محله سر باغ شیراز)
- «... شغل مشاغل آنها تحصیل سراتب علمیه و مقاصد یقینیه و انتظام اسلاک‌سوروثه است...»  
(محله سر باغ شیراز)
- تاریخ دانی:** «سیرزاعلی‌خان در علم تاریخ سرآمد اقران است...»  
(محله سر باغ شیراز)
- مهمان‌نوازی و حسن سلوک:** «در حسن سلوک و کوچک‌دلی و مهمان‌نوازی سرآمد قران است.»  
(محله سردزک)
- سازندگان بناهای عام‌المنفعه:** «حاجی سلیمان... چندین عمارت خیریه در جهرم بساخت...»  
(جهرم)
- «از مآثر میرزا مهدی مزوعه فردبالا شهر ششیده است...»  
(فسا)
- «مسجد حاجی مشیرالملک از بناهای میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک است»  
(مساجد شیراز)
- «مسجد حاجی باقر تاجر شیرازی... در محله سردزک»  
(مساجد شیراز)
- «مسجد حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی در محله سر باغ»  
(مساجد شیراز)

## فارسنامه‌ها و منابع تاریخی و جغرافیائی درباره فارس و شیراز پیش از فارسنامه ناصری

پیش از فارسنامه ناصری کتب متعددی درباره فارس و شهرستانهای آن تألیف شده است، از این کتب بعضی صرفاً نام «فارسنامه» را بر خود دارند مانند فارسنامه ابن بلخی و بعضی چون شیرازنامه یا مزادات شیراز مستقلاً<sup>۱</sup> به بررسی تاریخ یا جنبه‌ای از شهرهای فارس پرداخته‌اند و گاهی، کتبی چون حدودالعالم و نزهةالقلوب و امثال آنها نیز به تفصیل به فارس و شهرها و رجال و آب‌وهوای آن، در کنار بررسی سایر شهرها و استانهای ایرانی اشاره داشته‌اند که ما ذیلاً<sup>۲</sup> به معرفی آنها می‌پردازیم:

### الف- کتب مستقل درباره تاریخ و جغرافیای فارس و شهرهای آن:

۱. **فارسنامه ابن بلخی:** اولین کتابی است که نام فارسنامه را بر خود دارد اما بنظر نمی‌رسد که میرزا حسن فسائی این کتاب را در اختیار داشته یا دیده باشد، زیرا مطلقاً در فارسنامه ناصری بدان اشاره‌ای ندارد و مسلم است که میرزا حسن اگر این کتاب را دیده بود همانند سوارد دیگر از آن سخن می‌راند و در مقام بیان حوادث یا قراء و قصبات به آن اشاره می‌نمود.

فارسنامه ابن بلخی در زمان ابوشجاع محمد بن ملک‌شاه نوشته شده است و نویسنده که به قول خودش «بنده را تربیت پارس بوده است اگرچه بلخی نژاد است»<sup>۱</sup> به فرمان پادشاه کوشیده است که پارس را که «طرقی بزرگ است از ممالک محروسه و همواره دارالملک و سریرگاه سلوک فارس بوده است روشن گردانیده آید و نهاد و شکل آن و سیر سلوک پیشینگان و عادات چشم و رعیت و چگونگی آب و هوا و شمار هر بقعتی از آن معلوم کند و عبرت آن معاملات بر قانون قدیم و قانون که اکنون معتبر است معین شود تا علم اشرف سلطانی بدان احاطت یابد...»<sup>۲</sup>

بنابراین، ابن بلخی با هدفی محدود و بقول خودش با بیانی مختصر در اواخر قرن پنجم هجری به کار تألیف این کتاب دست زده و از کتابهای معتبر فارسی و از منابع تاریخی و جغرافیائی پیش از اسلام سود برده است و گهگاه از سنی ملوک‌الادب و قادیخ طبری و بعضی کتب عربی و فارسی بهره برده است و کتاب خود را با این عنوان در وصف فارس شروع می‌کند که: «ولایت

۱. فارسنامه ابن بلخی، ص ۳، چاپ لسترانج و نیکلسن.

۲. همانجا، ص ۳

پارس منسوب است به پارس و این پارس منسوب است به پهلوی و پهلوی بدین پهلوی و پارس ولایتی است سخت نیکو چنانکه هم سهل است و هم جبل و هم بر و هم بحر و باز هرچه در سردسیرها و گرمسیرها باشد جمله در پارس یابند...» نویسنده آنگاه به وصف پارس و احوال و مردم آن می‌پردازد و سپس به شرح چهار دسته از پادشاهان پیشدادی و کیانی و اشکانی و ساسانی می‌پردازد و پس از این بخش که در واقع تاریخ فارس پیش از اسلام است به تاریخ فارس پس از اسلام می‌پردازد و تاریخ گشودن فارس و مقاومت فارسیان را نشان می‌دهد و آنگاه به بسط پارس و اعمال آن، شکل پارس و کوره‌ها و شهرهای آن به تفکیک می‌پردازد و در ضمن بیان کوره‌ها و شهرها و دهات خصوصیات جغرافیائی و تاریخی آنها را نیز بطور کلی باز می‌گوید.

معتبرترین چاپ فارسی‌نامه ابن بلخی در سال ۱۳۳۹ هجری قمری برابر با ۱۹۲۱ میلادی در کمبریج انگلستان بوسیله گای لسترانچ و رینولد نیکلسن انجام گرفته و چاپی به سال ۱۳۱۳ در تهران به کوشش سید جلال تهرانی و چاپی نیز در شیراز به سال ۱۳۴۳ شمسی به کوشش مرحوم علینقی بهروزی فراهم آمده است و چاپی دیگر نیز در سال ۱۳۴۵ بوسیله آقای وحید داسغانی از آن انجام گرفته است.

۲. شیرازنامه شیخ فخرالدین ابوالعباس احمد بن ابی‌الخیر زرکوب تألیف ۷۳۴ هجری قمری که آن را بنام حاج قوام‌الدوله وزیر تألیف کرده است. این کتاب دارای یک مقدمه و چند فصل است در جغرافیای شیراز و تاریخ پادشاهان و اسیران فارس و مشایخ و قاضیان و صوفیان شیراز، منابع این کتاب فارسی‌نامه ابن بلخی، تاریخ حمزه اصفهانی است و از بعضی کتب دیگر از قبیل وصف و عتبی هم استفاده می‌کند. شیرازنامه نثری ساده و روان دارد و مؤلف به ذکر اشعار علاقه دارد و سنوات وقایع را نیز گاهی با شعر ذکر می‌کند.

از شیرازنامه چند چاپ در ایران انجام گرفته است که چاپ نخست آن بوسیله آقای بهمن کریمی در سال ۱۳۱۰ و ۱۳۵۰ در تهران و چاپ دیگر بوسیله آقای دکتر اسماعیل واعظ جوادی است که در سال ۱۳۵۰ بوسیله بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است.

شیرازنامه مشتمل بر مقدمه و چند فصل است که فصل اول: مشتمل بر ذکر مزیت اقلیم فارس بر اقلیم دیگر، حدود فارس، کوره اصطخر، کوره دارابجرد، کوره فیروزآباد، کوره شاپور و کوره قباد است و در فصل دوم به ذکر شهر شیراز و خصوصیات و مزایای آن می‌پردازد و تاریخ فارس از دوره آل بویه تا نزول امیر مبارزالدین را باز می‌گوید و در فصل آخر به ذکر علما و مشایخ فارس بخصوص شیراز می‌پردازد و ما در بخش منابع فارسی‌نامه نیز از این کتاب که مکرراً مورد استفاده میرزا حسن قرار گرفته است، یاد کرده‌ایم.

۳. مزارات شیراز یا هزار سزار از معین‌الدین ابوالقاسم جنید بن محمود بن محمد شیرازی

ترجمه عیسی بن جنید چاپ جهان‌نما شیراز. ۱۳۲۰

این کتاب ترجمه شدالازاد فی حطالاً و زاد عن زواد اهل المزار می‌باشد که به زبان عربی است

(رک: شدالازاد...)

میرزا حسن از این کتاب تحت عنوان مزارات شیراز مفصلاً استفاده کرده و ما در بخش

منابع فارسنامه نیز از این کتاب سخن رانده ایم.

۴. شدالازار فی حظالاوزار عن زوار اهل المزار: از سعیدالدین ابوالقاسم جنید بن محمود است که در سال ۷۹۱ تألیف شده و موضوع آن مزارات شیراز و شرح حال گروهی از علما و عرفا و فقها و محدثانی است که در شیراز و گورستانها و بقاع مختلف این شهر مدفونند. این کتاب بکوشش مرحوم قزوینی و عباس اقبال در سال ۱۳۲۸ در ۶۲۲ صفحه به چاپ رسیده است در همین کتاب است که از کتابهای زیر درباره فارس و شیراز نشان می‌یابیم:

۱. تاریخ شیراز: ابوالقاسم هبةالدین عبدالوارث بن علی بن احمد شیرازی.

۲. تاریخ فارس: محمد بن عبدالعزیز شیرازی.

۳. تاریخ مشایخ فارس: صائبن الدین حسین بن محمد سلیمان.

۴. شیخه فارس: از ابوالحسن علی بن محمد دیلمی.

۵. طبقات اهل شیراز: ابو عبدالله قصار.

(۵) آثار جعفری: از سیرزا جعفر حقایق نگار خورسوجی در حالات مملکت فارس که بعداً در سال ۱۳۹۶ آن را مفصل تر کرده و حقایق الاخبار نامیده است.

(۶) حقایق الاخبار رک: به آثار جعفری.

(۷) روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس: «... این کتاب که در حقیقت روزنامه زندگی

سیرزا محمد کلانتر است مشتمل بر وقایع سالهای ۱۱۴۲ تا ۱۲۰۰ هجری است و این دوره مقارن است با تمام مدت سلطنت افشاریه و قسمت اعظم سلطنت زندیه و چون در قسمتی از این سنوات خال بزرگ مؤلف، میرزا محمد حسین شریفی و پس از وی خود او کلانتر فارس بوده‌اند وقایعی که در این ایام در فارس اتفاق افتاده است و مؤلف به رأی العین دیده یا از معاصرین شنیده، در روزنامه خود ثبت کرده است، همین نکته، اعتماد خواننده را به صحت آنها بیشتر می‌کند و بر اهمیت کتاب می‌افزاید مطالبی را که مؤلف در روزنامه خود آورده، غالباً بکر است و در هیچ کتاب دیگری نمی‌توان یافت مخصوصاً آنچه به زندیه و کشمکش‌های خانه برانداز ایشان راجع است بکلی تازگی دارد و در همین دوره‌هاست که خود مؤلف به علت داشتن سمت کلانتری فارس مرکز مهم امرای زند و مشاغل دیگر در دستگاه ایشان از رجال مهم دولت زندیه محسوب می‌شده و کم و بیش خود او نیز در بعضی از جریانات کار ایشان دخیل بوده است» چاپ اول و دوم این کتاب در تهران به کوشش استاد فقید عباس اقبال آشتیانی به انجام رسیده است.

(۸) تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه: این تاریخ بدان جهت که تمام وقایع آن کم و بیش

از فارس نشأت می‌گیرد یا در فارس جریان می‌یابد یا فارس ارتباطی استوار دارد مرحوم سعید نفیسی درباره این کتاب می‌نویسد: «تاریخ گیتی‌گشا تألیف میرزا محمد صادق نامی دبیر و نویسنده معروف و توانای نیمه دوم قرن دوازدهم است و از آغاز تاریخ تا حوادث بیست و یکم محرم ۱۲۰۰ را دربرمی‌گیرد و از آنجا که عمر نویسنده به اتمام آن وفا نمی‌کند دو ذیل بر آن نوشته می‌شود: نخست: ذیل سیرزا عبدالکریم بن علی رضا الشریف شیرازی که تا حوادث اواسط پادشاهی

۱. عباس اقبال آشتیانی، روزنامه سیرزا محمد کلانتر، ص ۱.

۲. تاریخ گیتی‌گشا، میرزا محمد صادق موسوی نامی، به اهتمام سعید نفیسی، و تحریر و تحشیه دکتر بیات، ص ۱۲.



لطف‌علی خان زند را دربرسی گیرد.

دوم: ذیل میرزا محمد رضای شیرازی شامل خاتمه تاریخ لطف‌علی خان تا انقراض این سلسله به دست قاجارها و از این قرار این سه کتاب رویهمرفته شامل یک دوره کامل و دقیق از تاریخ سلسله زندیه است. در تاریخ سلسله زند چند کتاب به زبان فارسی نوشته شده که علاوه بر آنچه در فوق آمد می‌توان از کتابهای زیر نام برد:

۱. تاریخ گلشن مراد: تألیف میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی است که در سال ۱۲۱۰ آن را به اتمام رسانیده است.

۲. تاریخ زندیه: تألیف علی رضاین عبدالکریم شیرازی که در لیدن توسط ارنست بیر مستشرق آلمانی در سال ۱۸۸۸ میلادی چاپ شد و شامل وقایع جانشینان کریم خان است.

۳. منظومه درة التاج: در احوال علی مرادخان زند که در سال ۱۱۹۴ میرزا عبداللہ خان شهاب‌ترشیزی شاعر معروف قرن دوازدهم متوفی به سال ۱۲۱۵ به نظم درآمده است. در فارسنامه ناصری از گیتی‌گشا و ذیل آن استفاده شده و مکرراً به آن اشاره گردیده است.

### ب- کتب جغرافیائی عمومی که فصولی درباره فارس دارند:

۱. حدود العالم من المشرق الی المغرب: قدیم‌ترین کتاب جغرافیائی عمومی به زبان فارسی است که در سال ۳۷۲ تألیف شده و فصلی از آن در ذکر ناحیه پارس است. در این کتاب پس از ذکر حدود پارس می‌خوانیم: «... و اندر وی شهرهای بسیار است و سردمانی بسیارند و ناحیتی است آبادان و توانگر با نعمتهای گوناگون و جای بازرگانان و اندر وی کوهها و رودهاست و مستقر خسروان بوده است و مردمان این ناحیت سردمانی‌اند سخن‌دان و خردمند و اندر کوهها وی معدنهای زرست و از وی جامه‌های گوناگون خیزد از کتان و پشم و پنبه و آب گل و بنفشه و آب طلع و بساطها و فرشها و زیلویها و گلیمهای باقیمت خیزد و از وی هرچه به دریا نزدیک است گرسیر است و هرچه به بیابان نزدیک است سردسیر است... و اندر وی آتشکده‌های گران است و آثار قدیمیان را بزرگ دارند و زیارت کنند و بیشترین شهرهای پارس را کوه است به نزدیکی وی...».

آنگاه به وصف شهرهای شیراز، اصطخر، دزپسر عماره، سیراف، جم، گور، بحیرکان، نجیرم، صعاده، کنافه، توز، کازرون، سینیز، ریشهر، ماهی‌روبان، ارغان، بزرگ، نوبندگان، بیشاور، وایکان، جویم، گویم، بیضا، زرقان، بسا، تمستان، داراگرد، رم، کارزین، کاریان، سمیران، کیش، جهرم، خیر، ایج، اصطهبانات، آباد، ابرقوه،... سخن می‌رود.

این کتاب یکبار در سال ۱۳۱۴ بوسیله آقای سیدجلال طهرانی و سپس بوسیله آقای دکتر منوچهر ستوده در سال ۱۳۴۰ به چاپ رسیده است.

۲. مختصر البلدان: تألیف ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی: ابن‌فقیه، که در حدود ۲۹ هجری تألیف شده و فصلی درباره فارس دارد. رک ترجمه فارسی، ص ۸ تا ۱۸، چاپ بنیاد فرهنگ ترجمه، ح. مسعود.

۳. البلدان: یعقوبی مؤلف به سال ۲۷۹ - ۲۷۸.

۴. المسالك الممالک: از اصطخری کتابی جغرافیائی عمومی که در قرن چهارم به زبان عربی تألیف شده و فصلی مشبع در جغرافیای فارس دارد. این کتاب در لیدن و تهران به چاپ



رسیده است. و معول است به صور الاقالیم ابوزید بلخی.

۵. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم: از شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی معروف به بشاری از جغرافیایان نویسان قرن چهارم مؤلف به سال ۲۷۵.
  ۶. صورة الارض: از ابن حوقل که در قرن چهارم به زبان عربی تألیف شده و ترجمه فارسی آن نیز منتشر شده است و بخش مفصلی از آن به جغرافیای فارس و شهرهای آن اختصاص دارد و مسالك والممالك از همین نویسنده که از معتبرترین کتابهای جغرافیائی است که معول به المسالك والممالك ابن خردادبه والمخراج قدامة بن جعفر است.
  ۷. مسالك والممالك ابن خردادبه: کتابی در جغرافیا این کتاب در حدود ۲۳۲ تألیف شده و مؤلف در بیان حدود زمین و مسالك والممالك آن بر کتاب بطلمیوس اعتماد کرده است.
  ۸. معجم البلدان: تألیف یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی مشهور به یاقوت حموی ستوفی به سال ۶۲۶ هجری قمری مخصوصاً جلد چهارم آن، چاپ بیروت ۱۹۵۵.
  ۹. تقویم البلدان: از عمادالدین اسماعیل معروف به ابن ابی الفدا.
  ۱۰. نزهة القلوب: حمدالله مستوفی تألیف شده به سال ۷۴ هجری، کتاب مهمی در علوم جغرافیا و هیئت و شرح بلاد و راههای ایران که مشتمل است بر یک مقدمه و ۳ مقاله که در مقاله سوم آن که به صورت مستقل بوسیله گای لسترانج در ۱۹۱۵ در لندن منتشر شده است و فصل مشبمی درباره فارس و شهرهای آن دارد (رک: ص ۱۱۲ تا ۱۴۲).
  ۱۱. آثار البلاد قزوینی.
  ۱۲. جغرافیای حافظ ابرو: مؤلف به سال ۸۱۷.
  ۱۳. مرآت البلدان: محمدحسن خان اعتماد السلطنه مؤلف به سال ۱۲۹۴.
  ۱۴. ریاض السیاحه، حدائق السیاحه، بستان السیاحه شیروانی.
- بعلاوه در کتابهای تاریخی از طبری و سنی ملوک الارض، البدء والتاریخ، تاریخ مسعودی و وصاف گرفته تا تاریخ گزیده و جهانگشای نادری و جام جم...، کم و بیش وقایعی از فارس را در خود دارند.

## کتابهای درباره فارس و شهرستانهای آن از قاجاریه به بعد

در دوره ناصری به نگارش تاریخ و جغرافیای ایران توجهی خاص مبذول می‌شود و علاوه بر فارسنامه ناصری کتابهای دیگری نیز درباره فارس تدوین می‌شود که از اهم آنهاست:

۱. آثارالعجم: مرحوم میرزا محمد نصیر فرصت شیرازی آنرا تألیف و در سال ۱۳۵۳ هجری در بمبئی به چاپ رسیده است و چند چاپ بعدی نیز از آن صورت گرفته است. مرحوم فرصت می‌نویسد: «در چند مدت قبل یکی از صاحبان دولت انگلیس... دستورالعملی نوشته فرستاد که فقیر بعضی از آثار قدیم فارس را نقشه برداشته و پاره‌ای از مرتفعات را مهندسی نموده و برخی از اراضی را مساحت کرده بجهت مشارالیه بفرستم لهذا چندی پی‌سپر دشت و بیابان شده، این خدمت مرجوعه را به انجام رسانیدم پس از فرستادن نقشه‌های جامع کتابچه‌ای در تفصیل آنها نوشته بودم... همواره در این خیال بودم که نقشه‌های مذکوره را از روی اصل آنها تجدید نمایم و تفصیل آنها را دومرتبه بنگارم و به طبع رسانم تا کتابی شود و از فیضش خاص و عام را بهره کامل حاصل شود در این اوان که عبارت است از سنه ۱۳۱۰ هجری... آقای حسین قلی‌خان نظام السلطنه حکمران فارس... حکم به احضار این بنده فرمود و پس از ملاحظه بعضی از صنایع و نقشه‌هایی که از کلک هنر سلکم سر زده بود... فرمودند اسکنه بسیار نیز در فارس هست که هنوز قدسی در آنها نگذاشته و نقشه‌ای بر نداشته‌ای باید آنها را هم همتی گماشته، رفته، نقشه برداشته بنیاد تلفیق کتابی نمائی... همتی گماشتم و قدسی برداشتم... مطالبی را که در عرض راه سفر روز بروز هنگام برداشتن نقشه آثار قدیمه می‌نوشتیم و بهر مکانی که می‌رسیدم در اوراق متفرقه یادداشت می‌نمودم آنها را به عینه در این دفتر جمع‌آوری کرده، مجموعه‌ای ساختم و آن را موسوم نمودم به آثار عجم».

آثارالعجم دارای دو جلد است که در آن فهرست بعضی بلوکات و قصبه‌جات فارس و بعضی منازل، جبال و قلاع فارس، دریا و دریاچه‌ها، پل‌ها و رودخانه‌ها و قنوات و چشمه‌ها و ابنیه و اسکنه و آثار قدیمه و نقوش و اشکال آنها، شیراز و متعلقات آن، بعضی از سلاطین قدیمه و متأخر، حوادث فارس و اصحاب و عرفای متقدمین و متأخرین و علما و فصحا و مجتهدین و حکما

و شعرای فارس و شیرازی به‌مراه اشعاری از خود مؤلف ذکر شده است.

۲. حقایق الاخبار خورموجی: از حاجی میرزا جعفرخان حقایق نگار خورموجی است که ابتدا آنرا به نام آثار جعفری در حالات مملکت فارس نوشت و بعد در سال ۱۲۹۶ آنرا مفصلتر کرده به نزهة الاخبار موصوف گردانید در فارسنامه شرح حال حاجی میرزا جعفر حقایق نگار در ذیل بزرگان محله سر باغ شیراز چنین آمده است:

«... اصل او از ناحیه خورموج دشتستان است ابا عن جد به ضابطی آن ناحیه برقرار بوده اند... حاجی میرزا جعفر در سبادی عمر به ضابطی ناحیه خورموج برقرار گردید و در سال ۱۲۵۸ حاجی خان حاکم نواحی دشتی به قهر و غلبه قلعه خورموج را تصرف نمود و حاجی میرزا جعفرخان فرار کرده مدتی در تنگستان بماند، پس به شیراز آمده توقف نمود و با بزرگان مراوده کرد و در زمره آنها محسوب گردید و در سال ۶۲ به امارت دیوانخانه عدلیه شیراز سرافراز آمد و با اهل کمال مجالست نموده از کمالات رسمیه بهره وافر دید و در کتب سیر و تواریخ ممارست کرده اطلاعی کامل بیافت و تاریخ آثار جعفری را نگاشته به نظر اولیای دولت رسانیده به لقب حقایق نگاری مفتخر گردید پس تاریخی مفصل نوشته نامش را نزهة الاخبار گذاشت و در سال ۱۳۰۱ در عراق عرب به رحمت ایزدی پیوست...»

رساله دلگشا: از حاجی اکبر نواب شیرازی در ذکر بقاع و مساجد و... شعرای شیراز.

در ۱۲۳۷ تا ۱۵۱۲۴

- در دوره معاصر نیز تاریخ، جغرافیا، تمدن، فرهنگ، آداب و رسوم و مشاهیر فارس، مورد توجه محققان بسیار قرار گرفته و آثار فراوانی در این زمینه‌ها، چاپ و منتشر شده است که ذیلاً به اهم آنها، اشاره می‌شود:

۱. پرکارترین محقق معاصر درباره فارس و تمدن این سرزمین، استاد علی سامی است که صرف نظر از مقالات و تألیفاتی که در گزارش کاوشهای باستانی پاسارگاد، تخت جمشید، آثار تاریخی مرودشت، تمدنهای هخامنشی و ساسانی و تمدنهای پیش از هخامنشی دارند آثاری نیز در تاریخ فارس و شیراز تألیف کرده‌اند که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. پاسارگاد یا قدیم‌ترین پایتخت ایران: چاپ شیراز، ۱۳۳۰.

۲. شرح آثار تاریخی جلگه مرودشت: چاپ شیراز، ۱۳۳۱.

۳. تاریخ فارس در عهد باستانی: چاپ شیراز، ۱۳۳۲.

۴. شرح آثار تاریخی شیراز: (به انگلیسی) چاپ شیراز، ۱۳۳۵.

۵. تاریخچه شیراز و شرح آثار باستانی شیراز: (بزبان فارسی)، ۱۳۳۷.

۶. شیراز: ۱۳۴۷.

۷. پارسه، شیراز: ۱۳۵۱.

۸. شیراز دیار سعدی و حافظ: ۱۳۴۷، شیراز، در ۶۶ صفحه.

۹. شیراز شهر سعدی و حافظ: ۱۳۳۷، در ۲۲۸ صفحه.

۲. مرحوم علی تقی بهروزی (متوفی ۱۳۶۳/۱/۱۶) نیز علاوه بر چاپ فارسنامه ابن بلخی، تألیفاتی درباره فارس و شیراز دارد که اهم آنها عبارتند از:

۱. بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز: از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر فارس،

آبان ۱۳۴۹، در ۳۰۰ صفحه.

۲. تاریخچه شهر شیراز و اماکن تاریخی و بناهای باستانی در شهر شیراز: اداره کل موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی، در ۳۳ صفحه.
۳. تاریخچه ساختمان و شرح آثار تاریخی و هنری مسجد جامع عتیق شیراز.
۴. تاریخچه مسجد جامع سلطانی و کیل: انتشارات کل فرهنگ و هنر استان فارس، آبانماه ۱۳۵۰، ۶۰ صفحه.
۵. واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی: انتشارات کل فرهنگ و هنر استان فارس، ۱۳۴۸، ۶۵۶ صفحه.
۶. حافظ را بشناسید: کتابفروشی معرفت، ۱۳۵۵، در ۸۲ صفحه.
۷. سعدی را بشناسید: کتابفروشی معرفت، ۱۳۵۵، ۷۰ صفحه.
۸. شهر شیراز یا خال رخ هفت کشور: ۱۳۳۴، ۲۲۴ صفحه.
۹. فهرست کتب خطی کتابخانه آستان حضرت احمد بن موسی: جلد اول، شیراز، ۱۳۶۰، ۳۳۷ صفحه.
۱۰. فهرست کتب خطی کتابخانه آستان حضرت احمد بن موسی: شیراز، ۱۳۶۰، ۶۴۸ صفحه.
۱۱. فهرست کتب خطی کتابخانه ملی فارس: ۲ جلد با همکاری محمدصادق فقیری، ۱۳۵۱، مجموعاً ۸۱۶ صفحه.
- و از دیگر نویسندگان معاصر نیز این آثار را درباره فارس و شیراز خوانده‌ایم:
۱. تاریخ بافت قدیمی شیراز: کرامت‌الله افسر، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۳، ۳۲۰ صفحه.
۲. اقلیم فارس: سیدمحمدتقی مصطفوی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۳، ۶۷۹ صفحه.
۳. تخت جمشید: (با همکاری علی سامی)، شیراز، ۱۳۳۴.
۴. تخت جمشید: تهران، ۱۳۳۰.
۵. دارالعلم شیراز: صدرالدین محلاتی. کانون دانش پارس، شیراز، ۱۳۳۳، ۱۰۸ صفحه.
۶. شیراز در گذشته و حال: اتحادیه مطبوعاتی فارس، شیراز، ۱۳۳۹، ۶۲۰ صفحه از حسن امداد.
۷. راهنمای آثار تاریخی فارس: شیراز، ۱۳۳۹، ۱۴۴ صفحه، از حسن امداد.
۸. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس: محمدحسین رکن زاده آدمیت، در چهار جلد از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۰.
۹. فارس و جنگ بین الملل اول: محمدحسین رکن زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۹، ۵۲۴ صفحه.
۱۰. بازیهای محلی فارس: ابوالقاسم فقیری، اداره کل فرهنگ و هنر فارس، ۱۳۵۳، ۱۴۲ صفحه.
۱۱. قصه‌های مردم فارس: ابوالقاسم فقیری، تهران، ۱۳۴۹، در ۱۲۸ صفحه.
۱۲. گوشه‌هایی از فرهنگ مردم فارس: ابوالقاسم فقیری، شیراز، ۱۳۵۷، در ۱۶۲ صفحه.
۱۳. نهضت آزادی خواهی مردم فارس در انقلاب مشروطیت ایران: جهانگیر قائم‌مقامی،